

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر خطبه ۱۰۹ نهج البلاغه

برگرفته از پیام امام امیرالمومنین (ع)

ج ۴، ص ۵۵۳

آیت الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

### فهرست مطالب

۳	خطبه در یک نگاه.....
۳	بخش اول.....
۴	ترجمه.....
۴	شرح و تفسیر اوصاف کمال پروردگار.....
۷	بخش دوم.....
۷	ترجمه.....
۷	شرح و تفسیر عظمت و عبودیت فرشتگان.....
۱۰	بخش سوم.....
۱۰	ترجمه.....
۱۰	شرح و تفسیر ترسیم گویایی از سرای دیگر.....
۱۲	نکته عشق‌های مقدس و نامقدس.....
۱۵	بخش چهارم.....
۱۵	ترجمه.....
۱۶	شرح و تفسیر مراحل تکان دهنده مرگ.....
۱۸	نکته لحظه هولناک جان دادن.....
۱۸	بخش پنجم.....
۱۸	ترجمه.....
۱۹	شرح و تفسیر رستاخیز انسانها.....
۲۰	بخش ششم.....
۲۰	ترجمه.....
۲۰	شرح و تفسیر آخرین منزلگاه هستی.....
۲۲	نکته برنامه عالی هدایت.....
۲۳	بخش هفتم.....
۲۳	ترجمه.....
۲۳	شرح و تفسیر زهد پیامبر خدا.....
۲۴	نکته شرط اصلی رهبری پیشوایان.....
۲۵	بخش هشتم.....
۲۵	ترجمه.....
۲۵	شرح و تفسیر شاخه‌های درخت پربار نبوت.....

### خطبه در یک نگاه

این خطبه از خطبه‌های بسیار فصیح و بلیغ و پر محتوا و با ارزش نهج البلاغه است که به همین دلیل نام «الزّهراء» (درخشنده) را بر آن گزاردند و به گفته یکی از شارحان معروف نهج البلاغه، «ابن ابی الحدید»: «تأثیر و جاذبه این خطبه چنان است که اگر آن را بر انسان بی‌ایمانی که قیامت را با تمام قدرت نفی می‌کند، بخوانند توان مقاومتش درهم می‌شکند و دلش در وحشت فرو می‌رود، و او را در مبانی فکری خود متزلزل می‌سازد، و وادار به تجدید نظر می‌کند».<sup>۲</sup>

این خطبه دارای نکات بسیار آموزنده‌ای است و در مجموع دارای هشت بخش است:

بخش اول از قدرت عظیم پروردگار و ناتوانی مخلوقات در برابر او سخن می‌گوید و نکات دقیقی را در این زمینه یاد آور می‌شود. بخش دوم از خلقت فرشتگان و بعضی از ویژگی‌های آنها بحث می‌کند، که اگر از اسرار غیب با خبر می‌شدند می‌دانستند عبادات مستمر و بی‌ظنیشان در برابر عظمت حق، بسیار ناچیز است.

بخش سوم با ترسیمی از خانه آخرت و نعمت‌های بهشتی، از غفلت بندگان و رغبت آنها به دنیای مادی و دور ماندن از دعوت انبیا سخن می‌گوید.

بخش چهارم به سراغ حالت دلباختگان دنیا و آلودگان به معصیت در هنگام مرگ می‌رود و در تعبیراتی بسیار مؤثر و رسا وضع آنها را در آن حالت چنان ترسیم می‌کند که هر انسان غافلی را به تفکر و بازنگری در رفتار خویش وامی‌دارد.

در بخش پنجم و ششم پیرامون قیامت و مقدمات روز رستاخیز و پرسش از اعمال انسان‌ها و سعادت مؤمنان نیکوکار و مجازات بدکاران سخن می‌گوید و سرنوشت هر یک از این دو گروه را با تعبیراتی بسیار مؤثر شرح می‌دهد.

در بخش هفتم از پیامبر اکرم (ص) مخصوصاً از زهد و بی‌اعتنایی آن حضرت نسبت به دنیا سخن می‌گوید و او را به عنوان الگو و اسوه‌ای برای همه اهل ایمان معرفی می‌کند.

در بخش هشتم - که آخرین بخش است - سخن از اهل بیت پیامبر و یاران و پیروان او دارد و در بیان بسیار کوتاهی عظمت مقام آنها را ترسیم می‌فرماید.

### بخش اول

كُلُّ شَيْءٍ خَاشِعٌ لَهُ وَ كُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ غَنِيٌّ كُلُّ فَقِيرٍ وَ عَزِزٌ كُلُّ ذَلِيلٍ وَ قُوَّةٌ كُلُّ ضَعِيفٍ وَ مَفْزَعٌ كُلُّ مَلْهُوفٍ مَنْ تَكَلَّمَ سَمِعَ نَطْقَهُ وَ مَنْ سَكَتَ عَلِمَ سِرَّهُ وَ مَنْ عَاشَ فَعَلِيهِ رِزْقُهُ وَ مَنْ مَاتَ فَالِيهِ مَنَقَلُهُ لَمْ تَرَكَ الْعُيُونَ فَتُخْبِرُ عَنْكَ بَلْ كُنْتَ قَبْلَ الْوَا صِفِينَ مَنْ خَلَقَكَ لَمْ تَخْلُقِ الْخَلْقَ لَوْ حَشَهُ وَ لَا اسْتَعْمَلْتَهُمْ لِمَنْفَعَةٍ وَ لَا يَسْبِقُكَ مَنْ طَلَبْتَ وَ لَا يُفْلِتُكَ مَنْ أَخَذْتَ وَ لَا يَنْقُصُ سُلْطَانَكَ مَنْ عَصَاكَ وَ لَا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ مَنْ أَطَاعَكَ وَ لَا يَرُدُّ أَمْرَكَ مَنْ سَخَطَ قَضَاءَكَ وَ لَا يَسْتَعْنِي عَنْكَ مَنْ تَوَلَّى عَنْ أَمْرِكَ كُلُّ سِرٍّ عِنْدَكَ عَلَانِيَةٌ وَ كُلُّ غَيْبٍ عِنْدَكَ شَهَادَةٌ أَنْتَ الْأَبَدُ فَلَا أَمَدَ لَكَ وَ أَنْتَ الْمُنتَهَى فَلَا مَحِيصَ عَنْكَ وَ أَنْتَ الْمَوْعِدُ فَلَا مَنْجَى مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ بِيَدِكَ نَاصِيَةُ كُلِّ دَابَّةٍ وَ إِلَيْكَ مَصِيرُ كُلِّ نَسَمَةٍ سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ شَأْنَكَ سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ وَ مَا أَصْغَرَ كُلَّ عَظِيمَةٍ فِي جَنبِ قُدْرَتِكَ وَ مَا أَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ وَ مَا أَحْقَرَ ذَلِكَ فِيمَا

۱. سند خطبه: در «مصادر نهج البلاغه» آمده است که مرحوم «سید رضی» این خطبه را به صورت گزینش از خطبه معروف به «الزّهراء» گرفته است. از کسانی که قبل از «سید رضی» می‌زیسته‌اند و این خطبه را در کتاب خود آورده‌اند «ابن عبد ربّه مالکی» در «عقد الفرید» است. «زمخشری» و «آمدی»، بخش‌هایی از این خطبه را بعینه ذکر کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۳۳۵).

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۷، صفحه ۲۰۲.

غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ وَ مَا أَسْبَغَ نِعْمَكَ فِي الدُّنْيَا وَ مَا أَصْغَرَهَا فِي نِعْمِ الْآخِرَةِ!

### ترجمه

همه چیز در برابر او خاضع است، و هر چیزی به وجود او قائم می‌باشد! بی‌نیاز کننده هر فقیر، و عزت بخش هر خوار و ذلیل، و نیروی هر ناتوان، و پناهگاه هر مصیبت رسیده است. هر کس سخن بگوید نطق او را می‌شنود، هر کس سکوت کند اسرار درونش را می‌داند، آن کس که زنده است روزیش بر اوست، و آن کس که می‌میرد بازگشتش به سوی اوست.

(پروردگارا!) چشم‌ها تو را ندیده تا از تو خبر دهند؛ بلکه تو پیش از آنکه وصف کنندگانت وجود پیدا کنند، بوده‌ای. آفریدگان را برای رفع وحشت تنهایی نیافریدی، و برای سود خود آنها را به کاری وانداستی، هیچ کس نمی‌تواند از پنجه قدرتت بگریزد، و آن کس را که بگیری از حیطة قدرت تو بیرون نمی‌رود. معصیت گنهکاران از عظمت تو نمی‌کاهد و اطاعت مطیعان بر حاکمیت تو نمی‌افزاید. آن کس که از قضا و قدر تو به خشم آید، نمی‌تواند حکم و فرمانت را دگرگون سازد، و آن کس که از اوامر تو روی گرداند، از تو بی‌نیاز نمی‌شود. هر رازی نزد تو آشکار، و هر پنهانی پیش تو حاضر است. تو وجودی جاودانی هستی که زمان برایت نیست، تو پایانی هستی که جز بازگشت به سویت راهی وجود ندارد، و وعده‌گاهی که نجات از حکمت جز به وسیله تو ممکن نیست. ناصیه (و زمام اختیار) هر جنبنده‌ای به دست توست، و بازگشت همه نفوس به سوی تو می‌باشد.

(پروردگارا!) پاک و منزهی! چه بزرگ است مقام تو. (باز هم) منزهی! چه بزرگ است آنچه را که از آفریده‌هایت می‌بینیم و چه کوچک است هر بزرگی در برابر قدرت و عظمت تو، و چه با شکوه است آنچه را از ملکوت مشاهده می‌کنیم. (با این حال، چقدر ناچیز است آنچه را می‌بینیم، در برابر آنچه از قلمرو حکومتت از ما پنهان است! چه قدر نعمت‌های دنیایت فراوان و پر اهمیت است و چه کوچک است این نعمت‌ها در برابر نعمت‌های آخرت.

### شرح و تفسیر اوصاف کمال پروردگار

همانگونه که در بالا اشاره شد این خطبه یکی از زیباترین و پر معناترین خطبه‌های نهج البلاغه است و در بخش نخست آن اوصاف جمال و جلال و صفات فعل پروردگار به طرز بسیار جامع و جالبی ترسیم شده است.

نخست روی ده وصف از اوصاف کمال انگشت گذارده، می‌فرماید: «همه چیز در برابر او خاضع است و هر چیزی به وجود او قائم می‌باشد! بی‌نیاز کننده هر فقیر، عزت بخش هر فرد خوار و ذلیل، نیروی هر ناتوان، و پناهگاه هر مصیبت رسیده است!». (کلّ شیء خاشع له، و کلّ شیء قائم به: غنی کلّ فقیر، و عزّ کلّ ذلیل، و قوّه کلّ ضعیف، و مفرع کلّ ملهوف).

این شش وصف در حقیقت بازگشت به قدرت مطلقه پروردگار و وجود بی‌پایان و نامحدود او و نیاز همه ممکنات می‌کند. «خاشع» از ماده «خشوع» در اصل به معنای خضوع است؛ ولی مفهومی گسترده‌تر از آن دارد که خضوع ظاهری و باطنی و تشریحی و تکوینی را شامل می‌شود.

بنابر این، خشوع همه اشیاء در برابر او، به معنای تسلیم بودن در برابر خداوند و حاکمیت قوانین آفرینش بر آنهاست. قائم بودن همه چیز به خداوند از این جهت است که او واجب الوجود است و غیر او ممکن الوجود، و ممکن، وجودی وابسته به واجب است؛ همانند نور آفتاب که به خورشید وابسته است. غنای هر فقیر و عزت هر ذلیل و قوت هر ضعیف بودن نیز از همین جا سرچشمه می‌گیرد؛ چرا که ممکنات و مخلوقات، چیزی از خود ندارند؛ هر چه دارند از ناحیه اوست و هر کمالی نصیب آنها شود، پرتوی از آن کمال مطلق الهی است.

«ملهوف» از ماده «لهف» در اصل به معنای غم و اندوه است که به خاطر از دست دادن چیزی به انسان است می‌دهد و گاه در مورد افرادی به کار می‌رود که مظلوم شده‌اند و فریاد استغاثه بر آورده‌اند و از آنجا که قدرت ناچیز انسان‌ها به آنها اجازه نمی‌دهد که به تمام خواسته‌های خود برسند و یا آنچه را دارند نگهداری کنند، بنا بر این، به هنگامی که غم و اندوه از دست دادن سرمایه‌های مادی و معنوی بر وجود آنها چیره می‌شود، راهی جز این ندارند که به آن ذات پاک قادر و توانا پناه ببرند و برای حل مشکلات خود، از او یاری بطلبند.

آنچه در بالا آمد، در واقع بر گرفته از آیات مختلف قرآن است که این اوصاف را در جای جای قرآن برای خداوند بیان می‌کند. در یک جا می‌فرماید: «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»؛ تمام آنچه در آسمان و زمین وجود دارد، برای خدا سجده می‌کنند.<sup>۱</sup> و در جای دیگر می‌فرماید: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»؛ هیچ معبودی نیست جز خداوند یگانه زنده، که قائم به ذات خویش است و موجودات دیگر قائم به او هستند.<sup>۲</sup> و در جای دیگر می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»؛ ای مردم! شما همگی نیازمند به خدایید؛ تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته هر گونه حمد و ستایش است.<sup>۳</sup> و بالأخره به صورت جامع می‌فرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ بگو: بارالها! مالک حکومت‌ها تویی؛ به هر کس بخواهی حکومت می‌بخشی و از هر کس بخواهی حکومت را می‌گیری؛ هر کس را بخواهی عزت می‌دهی و هر کس را بخواهی خوار می‌کنی؛ تمام خوبی‌ها به دست تو است؛ تو بر هر چیزی توانا هستی!<sup>۴</sup> در ادامه این شش وصف، به چهار وصف دیگر اشاره کرده، می‌فرماید: «هر کس سخنی بگوید نطق او را می‌شنود، و هر کس سکوت کند اسرار درونش را می‌داند، آن کس که زنده است روزیش بر او است، و آن کس که می‌میرد بازگشتش به سوی اوست.»

(من تكلم سمع نطقه، و من سكت علم سره، و من عاش فعليه رزقه، و من مات فإليه منقلبه).

آری! او از درون و برون ما آگاه است و او در زندگی و مرگ ناظر احوال ما است؛ روزی ما بر اوست و بازگشت ما به سوی او. اگر راستی همین ده وصفی را که امیر مؤمنان علی(ع) در این جمله‌های کوتاه بیان کرده است، در عمق جان ما جای گیرد و همه را باور کنیم، برای اصلاح ما کافی است. بدانیم هر چه داریم از اوست و هر چه می‌خواهیم، باید از او بخواهیم؛ از اسرار درون ما با خبر است و سرانجام، همه به سوی او و دادگاه عدلش باز می‌گردیم.

امام(ع) در ادامه این سخن به ذکر پاره‌ای از صفات سلبيه خداوند می‌پردازد و می‌فرماید: «چشم‌ها تو را ندیده تا از تو خبر دهند؛ بلکه تو پیش از آنکه وصف کنندگانت وجود پیدا کنند، بوده‌ای!». (لم ترک العیون فتخبر عنک، بل کنت قبل الواصفین من خلقک).

تعبیر به «لم ترک العیون» اشاره به این است که: تو نه مخلوق بوده‌ای و نه جسم، تا دیده شوی و بخواهند اوصاف تو را از طریق رؤیت و مشاهده بیان کنند و جمله بعد، در حقیقت به منزله علت است؛ زیرا خداوندی که از ازل بوده، هرگز ممکن نیست جسم باشد؛ زیرا جسم حادث است و مرکز حوادث؛ بنابراین، قابل مشاهده نیست و اگر اوصافی برای ذات پاک خداوند بیان می‌کنیم، به حکم آن است که عقل از طریق استدلال‌ات به آن رسیده، یا پیامبران الهی در کتب آسمانی آن را برای ما آورده‌اند.

در ادامه سخن، به هشت وصف دیگر از اوصاف جلال- که جنبه سلبی دارد و در واقع بی‌نیازی مطلق و شکست ناپذیری خداوند را بازگو می‌کند- اشاره کرده، با این تعبیر سخن می‌گوید: «آفریدگان را برای رفع وحشت تنهایی نیافریدی و برای سود خود، آن‌ها را به کاری و انداشتی؛ هیچ کس از پنجه قدرت تو نمی‌تواند فرار کند و آن کس را که بگیری از حیطة قدرت بیرون نمی‌رود؛ معصیت گنه‌کاران، از عظمت تو نمی‌کاهد و اطاعت مطیعان، بر حاکمیت تو نمی‌افزاید. آن کس که از قضا و قدر تو به خشم آید، نمی‌تواند فرمانت را برگرداند و آن کس که از اوامر تو روی گرداند، از تو بی‌نیاز نمی‌شود!».

(لم تخلق الخلق لوحشة، و لا استعملتهم لمنفعة، و لا یسبقک من طلبت، و لا یفلتک من أخذت، و لا ینقص سلطانک من عصاک، و لا یزید فی ملکک من أطاعک، و لا یرد أمرک من سخط قضاءک، و لا یستغنی عنک من تولی عن أمرک).

آری؛ او از همگان بی‌نیاز است و هر کمالی در عالم پیدا شود، منبع اصلی و بی‌پایانش نزد اوست و چیزی در برابر اراده او نمی‌تواند قد علم کند. بنابر این اگر مخلوقاتی را آفریده، به خاطر نور افشانی و فیض بخشی است، نه به خاطر دفع وحشت تنهایی، یا جلب منفعت.

۱. سوره نحل، آیه ۴۹.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۳. سوره فاطر، آیه ۱۵.

۴. سوره آل عمران، آیه ۲۶.

۵. «لم تر» فعل و «ک» مفعول آن است و فاعل آن «العیون» می‌باشد. یعنی: چشم‌ها تو را نمی‌بینند.

۶. «یفلت» از ماده «افلات» به معنای رهایی یافتن ناگهانی، یا فرار کردن است و حدیث معروف «عمر» که در کتب شیعه و اهل سنت آمده و «ابن منظور» در «لسان العرب» نیز در لغت «فلت» آن را نقل می‌کند، از همین باب است. می‌گوید: «إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ فَلْتَهُ وَفِي اللَّهِ شَرُّهَا؛ بیعت ابی بکر ناگهانی (و بدون مطالعه) بود، که خداوند شر آن را برطرف ساخت. (و جنجال و درگیری واقع نشد)».

نه عبادت عبادت کنندگان بر جلال او می‌افزاید و نه اگر جمله کائنات کافر گردند، بر دامان کبریائیش گردی می‌نشیند. آنها که به او پشت کنند بی‌نیاز از او نیستند و آنها که بر قضاء و قدر او خرده گیرند، قادر به تغییر و تبدیل آن نیستند.

امام (ع) در ادامه این سخن به پنج وصف دیگر از اوصاف جمال او اشاره کرده، می‌فرماید: «هر سرّی نزد تو آشکار است و هر پنهانی پیش تو حاضر. تو وجودی ابدی هستی که زمان برایت نیست؛ و پایانی هستی که جز بازگشت به سویت راهی وجود ندارد؛ و وعده‌گاهی که نجات از حکمت جز به وسیله تو ممکن نیست». (کلّ سرّ عندک علانیة، و کلّ غیب عندک شهادة. أنت الأبد فلا آمد لك، و أنت المنتهی فلا محیص<sup>۱</sup> عنک، و أنت الموعد فلا منجی منك إلا إلیك).

گرچه در ابتدای نظر، واژه «سرّ» و «غیب» به یک معنا است و همچنین واژه‌های «علانیة» و «شهادة»؛ ولی بعید نیست که منظور از «سرّ» اسرار درون بندگان باشد که خداوند از همه آنها با خبر است و به تعبیر دیگر هر سرّی برای او علانیة می‌باشد؛ ولی «غیب» به معنای حوادث آینده، یا گذشته است که از حسّ ما پوشیده است؛ یا انواع موجوداتی که در زمین و آسمان پنهان در حال حاضر وجود دارند، ولی حواس ما به آنها دسترسی ندارد.<sup>۲</sup> تعبیر به «أنت الأبد» در واقع نوعی تأکید است بر ابدیت خداوند. او چنان ابدی است که گویی عین ابدیت است! چرا که او واجب الوجود است و به همین دلیل، نه آغازی دارد و نه پایانی؛ چرا که آغاز و پایان از اوصاف مخلوقات است که از جهات مختلف محدودند.

تعبیر به «منتهی» و «موعد» درباره خداوند دو وصف متفاوت است. او «منتهی» است، یعنی: همه چیز به سوی او بازگشت می‌کند. «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و او «موعد» است، یعنی: وعده‌گاهی است برای حساب و کتاب و بررسی اعمال انسانها و هیچ کس توانایی فرار از دادگاه عدل او را ندارد. قرآن مجید نیز با صراحت می‌گوید: «وَعَرْضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُم مَّوْعِدًا»؛ آنها در یک صف به پیشگاه پروردگارت عرضه می‌شوند (و به آنان گفته می‌شود): همگی نزد ما آمدید همان گونه که نخستین بار شما را آفریدیم، اما شما گمان می‌کردید ما هرگز موعدی برایتان قرار نخواهیم داد.<sup>۳</sup> پیام این اوصاف الهی این است که ما بدانیم او از همه چیز و حتی از اسرار درون ما کاملاً آگاه است؛ اگر از خلق پنهان کنیم از خالق پنهان نخواهد بود و نیز بدانیم در این جهان هر چه باشیم و به هر جا برسیم آخرین منزلگاه ما دادگاه عدل او است و به یقین، توجّه به این اوصاف، اثر عمیقی در باز داشتن از گناه و نافرمانی حق دارد.

در ادامه این سخن باز برای تأکید بر قدرت پروردگار و بازگشت همه موجودات زنده به سوی او می‌فرماید: «ناصیه (و زمام) اختیار هر جنبنده‌ای به دست تو است و بازگشت همه نفوس به سوی تو می‌باشد». (بیدک ناصیه کلّ دابة، و إلیك مصیر کلّ نسمة).

با توجّه به اینکه «ناصیه» به معنای موی پیش سر است و برای رام کردن و تسلیم نمودن حیوانات موی پیش سر آنها را محکم می‌گیرند، تعبیر فوق به معنای تسلیم همه جنبندگان در برابر اراده مطلقه پروردگار است.

تعبیر به «کلّ نسمة» با توجّه به این که «نسمه» در اصل به معنای وزش ملایم نسیم است و سپس به روح موجودات زنده و خود آنها اطلاق شده، اشاره به این می‌باشد که هر موجود زنده‌ای سرانجام به سوی تو باز می‌گردد و در محضر عدل تو حاضر می‌شود. در هفت جمله پایانی این بخش از خطبه، امام (ع) مسأله عظمت قدرت و آفرینش خداوند و اهمّیت نعمت‌های دنیا و آخرت را با تعبیراتی بسیار زیبا و گویا و رسا بیان فرموده است.

در پنج جمله نخست، در مورد عظمت خداوند و آفرینش او می‌فرماید: «(پروردگارا!) پاک و منزّهی! چه بزرگ است مقام تو. (باز هم) منزّهی! چه بزرگ است آنچه را که از آفریده‌هایت می‌بینیم؛ و چه کوچک است هر بزرگی در برابر قدرت و عظمت تو؛ و چه با شکوه است آنچه را از ملکوت مشاهده می‌کنیم و چقدر ناچیز است آنچه را می‌بینیم، در برابر آنچه از قلمرو حکومتت که از ما پنهان است!». (سبحانک ما أعظم شأنک! سبحانک ما أعظم ما نرى من خلقک! و ما أصغر کلّ عظیمه فی جنب قدرتك! و ما أهول ما نرى من ملکوتک! و ما أحقر ذلک فیما غاب عننا من سلطانتک!).

۱. «محیص» از ماده «حیص» (بر وزن حیف) به معنای بازگشت و عدول و کناره‌گیری کردن از چیزی است و از آنجا که «محیص» اسم مکان است، این کلمه به معنای قرارگاه، یا پناهگاه آمده است.

۲. از منابع لغت نیز استفاده می‌شود که «سرّ» چیزی است که انسان آن را مخفی می‌کند، ولی غیب هر چیزی است که از چشم و حسّ ما پوشیده است.

۳. سوره کهف، آیه ۴۸.

هر قدر علم و دانش بشر پیشرفت می‌کند و ابزار قوی‌تری برای بررسی جهان آفرینش در اختیار او قرار می‌گیرد، عظمت این عالم به طرز عجیبی در نظر ما بیشتر می‌شود. به گفته بعضی از دانشمندان، جهان آفرینش - تا آنجا که ما می‌دانیم - همچون کتابخانه عظیمی است که میلیون‌ها کتاب داشته باشد و کره زمین ما با تمام تشکیلاتش، همچون یک نقطه در یکی از صفحات کتابی از کتاب‌های این کتابخانه بزرگ است و به گفته دیگری: امروز ثابت شده که بعضی از ستارگان آسمان به قدری بزرگ است که انسان را غرق در شگفتی می‌کند! ستاره‌ای است جزء ستارگان صورت فلکی «جوزا» که به عنوان «ابط الجوزا» شناخته می‌شود، که سی میلیارد برابر کره زمین است! و این تنها یکی از ستارگان بزرگ آسمان است. و چه جالب است که امام(ع) می‌فرماید آنچه از ما پنهان است، بسیار با عظمت‌تر است از آنچه می‌بینیم.

این را در زمانی فرمود که هیچ یک از اکتشافات امروز نبود و «هیأت بطلمیوسی» که جهان هستی را با نهایت حقارت می‌نگریست، بر تمام محافل علمی حکمفرما بود.

امام(ع) در این سخن، دقیقاً در سایه قرآن مجید حرکت می‌کند آنجا که می‌فرماید: «لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛

آفرینش آسمان‌ها و زمین از آفرینش انسان‌ها بزرگ‌تر است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.<sup>۱</sup> امام(ع) در دو جمله پایانی در مورد نعمت‌های دنیا و آخرت می‌فرماید: «چه قدر نعمت‌های دنیای فراوان و پر اهمیت است و چه کوچک است در برابر نعمت‌های آخرت!» (و ما أسبغ<sup>۲</sup> نعمک فی الدنیا، و ما أصغرها فی نعم الآخرة).

## بخش دوم

و منهامن ملائکة أسکتتهم سماواتک و رفعتهم عن أرضک هم أعلم خلقک بک و أخوفهم لک و أقربهم منک لم یسکنوا الأصلاب و لم یضمنوا الأرحام و لم یخلقوا من ماء مهین و لم یتشعبهم ربُّ المنون و إنهم علی مکانهم منک و منزلتهم عندک و استجماع أهوائهم فیک و کثرة طاعتهم لک و قلۀ غفلتهم عن أمرک لو عاینوا کنه ما خفی علیهم منک لبحقروا أعمالهم و لزرروا علی أنفسهم و لعرفوا أنهم لم یعبدوک حق عبادتک و لم یطیعوک حق طاعتک.

## ترجمه

از جمله مخلوقات تو فرشتگانی هستند که آنها را در آسمان‌های خود سکونت بخشیدی و از زمینت بالا بردی. آنها از همه آفریده‌های تو نسبت به تو آگاه‌ترند، و پیش از همه، از تو خائفند، و از همه به تو نزدیکتر. آنها هرگز در صلب پدران قرار نداشته و رحم مادران آنها را در بر نگرفته، از آبی پست، آفریده نشده، و حوادث زمان و مرگ و میرها آنها را از یکدیگر جدا نساخته است؛ ولی آنان با این مقام قرب که نسبت به ساحت مقدّست دارند و منزلتی که نزد تو یافته‌اند و عشق و علاقه‌ای که تنها به تو دارند و طاعات فراوانی که برای تو انجام می‌دهند و از فرمان تو کمتر غفلت می‌کنند، با این همه، هرگاه آنچه را از عظمت تو بر آنها پوشیده است مشاهده می‌کردند، اعمال خویش را حقیر می‌شمردند و بر خود عیب می‌گرفتند (و آن را شایسته مقام تو نمی‌دانستند) و به خوبی می‌فهمیدند که حق عبادتت را هرگز انجام نداده‌اند و آن گونه که سزاوار مقام توست، اطاعت ننموده‌اند.

## شرح و تفسیر عظمت و عبودیت فرشتگان

با توجه به اینکه امام(ع) در بخش سابق این خطبه سخن از عظمت خلق خداوند و ملکوت آسمان‌ها به میان آورد و آنچه را می‌بینیم در برابر آنچه از ما پنهان است، کوچک شمرد! در این بخش از خطبه به بعضی از بزرگترین آفریدگان خداوند یعنی فرشتگان اشاره

۱. سوره غافر، آیه ۵۷.

۲. «أسبغ» از ماده «إسباغ» به معنای فراوان ساختن است.

کرده، می‌فرماید: «از جمله آنها فرشتگانی هستند که آنها را در آسمان‌های خود سکونت بخشیدی و از زمینت بالا بردی». (من ملائکه<sup>۱</sup> أسکنتهم سماواتک، و رفعتهم عن أرضک).

بی‌شک، فرشتگان پروردگار منحصر به ساکنان آسمان‌ها نیستند و در زمین فرشتگانی وجود دارند که حافظ اعمال مردم یا تدبیر اموری به فرمان پروردگار می‌کنند و یا مسئولیت قبض ارواح را بر عهده دارند؛ ولی با توجه به اینکه امام (ع) در عبارت بالا حکم کلی درباره فرشتگان بیان نفرموده، بلکه سخن از گروهی از آنها به میان آورده است، مشکلی ایجاد نمی‌شود و اینکه جمعی از شارحان نهج البلاغه در اینجا دست به توجیهاتی زده‌اند، هیچ ضرورتی ندارد.

سپس در ادامه این سخن به اوصاف فرشتگان پرداخته و بخشی از صفات ثبوتیه و سلبیه آنها را بیان می‌فرماید. در قسمت اول می‌گوید: «آنها از همه مخلوقات تو، نسبت به تو آگاه‌ترند و بیشتر از همه از تو خائفند و از همه به تو نزدیک‌ترند». (هم أعلم خلقک بک، و أخوفهم لک، و أقربهم منک).

این سه وصف ارتباط نزدیکی با یکدیگر دارند؛ زیرا معرفت بالای فرشتگان نسبت به ذات پروردگار سبب خوف آنها می‌شود، هم خوف از کوتاهی در انجام مسئولیت‌ها و هم خوف ناشی از هیبت مقام و عظمت او. و مجموع این دو صفت سبب می‌شود که نزدیکترین بندگان به خدا باشند.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چگونه فرشتگان از تمام مخلوقات، آگاه‌تر و به خداوند متعالی نزدیک‌ترند، در حالی که ما می‌دانیم انبیای الهی - مخصوصاً پیغمبر اسلام - و حتی شاید گروهی صلحا، از فرشتگان برترند و سجده تمام فرشتگان بر آدم و برتری آدم از نظر علم و دانش بر فرشتگان، دلیل روشنی بر این برتری است و در احادیث آمده است که گروهی از فرشتگان در خدمت انبیا، یا صلحا و مؤمنان هستند و حدیث معروف ترکیب خلقت انسان از عقل و شهوت و خلقت فرشتگان از عقل بدون شهوت و اینکه اگر انسان از عقل خویش پیروی کند و بر شهوت خود غالب گردد، از فرشتگان برتر است، دلیل دیگری بر برتری گروهی از انسان‌ها بر فرشتگان می‌باشد.<sup>۲</sup> در پاسخ این سؤال می‌توان گفت: منظور اعلیّت و اقریبت نسبی است و به تعبیر دیگر: عبارت بالا، شبیه حصر اضافی می‌باشد و نیز می‌توان گفت که عبارت فوق یک حکم عام است که استثنائاتی در مورد انبیا و اولیا به خود گرفته است.

در قسمت صفات سلبیه آنها که اشاره به عدم وجود نواقصی در فرشتگان است که در آدمیان وجود دارد، به چهار وصف اشاره می‌فرماید و می‌گوید: «آنها هرگز در صلب پدران قرار نداشته و رحم مادران آنان را در بر نگرفته و از آبی پست آفریده نشده‌اند، حوادث زمان و مرگ و میرها آن‌ها را از یکدیگر جدا نساخته است». (لم یسکنوا الأصلاب، و لم یضمّنوا الأرحام، و لم یخلقوا «من ماء مهین»<sup>۳</sup>، و لم یتشعبهم<sup>۴</sup> «ریب المنون»<sup>۵</sup> روشن است قرار گرفتن در مکانی محدود، همچون صلب پدران و سپس رحم مادران و آفریده شدن از قطره آبی به ظاهر پست و بی‌مقدار، نقصان‌هایی است که دامن انسان‌ها را گرفته است؛ در حالی که فرشتگان نه ازدواجی دارند و نه تولدی همچون انسان‌ها.

اضافه بر این، آنها نه مرگ و میر دارند و نه تغییر و دگرگونی بر اثر گذشت زمان، نه بیماری دامان آنها را می‌گیرد و نه پیری و فرسودگی.

وجود این امتیازات در فرشتگان، گرچه نشانه شرافت خلقت آنهاست و انسان‌ها از این نظر بی‌شک نسبت به آنها در مقام پایین‌تری قرار می‌گیرند؛ ولی آنچه سبب عظمت انسان و برتری او بر فرشتگان می‌شود، همان روح الهی است که در جمله «و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»<sup>۶</sup> به آن اشاره شده است و همین امر سبب سجده تمام آنها در برابر آفرینش آدم شد.

۱. بنابر آنچه در بالا آمده «من» به اصطلاح «تبعییه» است و اشاره به بخشی از مخلوقات عظیم خداوند است که در فراز سابق این خطبه آمده است.

۲. وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۱۶۴، ابواب جهاد نفس، باب ۹، حدیث ۲.

۳. «مهین» از ماده «مهانت» به معنای حقارت و پستی است و «ماء مهین» اشاره به آب منی است که هم از نظر مقدار ناچیز است و هم از نظر ارزش ظاهری.

۴. «یتشعبهم» از ماده «تشعب» به معنای پراکندگی است و «شعبه» به معنای شاخه و فرعی است که از اصل جدا شود.

۵. «ریب» به معنای هر گونه شک و تردیدی است که سرانجام پرده از روی آن برداشته می‌شود و «منون» به معنای حوادث روزگار یا مرگ است. بنابر این، «ریب المنون» به معنای حوادث و مرگ و میرهایی است که گذشت زمان آن را آشکار خواهد ساخت.

۶. سوره حجر، آیه ۲۹.



بیان این اوصاف که همه آنها نشانه عظمت فرشتگان است، در واقع مقدمه‌ای است برای آنچه امام(ع) در جمله‌های بعد فرموده است. می‌گوید: «ولی آنها با این مقام قرب که نسبت به تو دارند و منزلتی که نزد تو یافته‌اند و عشق و علاقه‌ای که تنها به تو دارند، و طاعت‌های فراوانی که برای تو انجام می‌دهند و از فرمان تو کمتر غفلت می‌کنند- با این همه- اگر کنه و واقع آنچه را از عظمت تو بر آنها پوشیده است، مشاهده می‌کردند، اعمال خویش را حقیر می‌شمردند و بر خود عیب می‌گرفتند (و آن را شایسته مقام تو نمی‌دانستند) و به خوبی می‌فهمیدند که حق عبادت تو را هرگز انجام نداده‌اند و آن گونه که سزاوار مقام توست، اطاعتت ننموده‌اند!». (و اینهم علی مکنهم منک، و منزلتہم عندک، و استجماع اہوائہم فیک، و کثرۃ طاعتہم لک، و قلۃ غفلتہم عن امرک، لو عاینوا کنه ما خفی علیہم منک لحقروا اعمالہم، و لزروا علی أنفسہم، و لعرفوا انہم لم یعبدوک حق عبادتک، و لم یطیعوک حق طاعتک).

آری، فرشتگان الهی با آن همه مقام و معرفتی که دارند، باز در شناخت عظمت پروردگار و گستره صفات جمال و جلال او بسیار قاصرند و به همین دلیل، اگر به فرض محال امکان داشت خدا را آنچنان که هست، بشناسند، می‌فهمیدند که نه عبادتی در خور شأن داشته‌اند و نه اطاعتی. و آنچه را انجام داده‌اند ذره‌ای ناچیز و عملی بی‌مقدار بوده است. این تعبیر، از یک سو می‌رساند که هر قدر معرفت و شناخت انسان نسبت به خدا بالاتر برود، به همان نسبت اطاعت و عبادت او بیشتر خواهد بود.

و از سوی دیگر، نشان می‌دهد که هیچ کس حق عبادت خدا را انجام نداده. همانگونه که هیچ کس حق معرفت او را به دست نیاورده است. چرا که انسان و فرشته- حتی بزرگترین انسان‌ها و فرشتگان- وجودی محدودند و ذات پاک خدا از هر نظر نامحدود است و این وجود محدود، نه توان معرفت آن وجود لایتناهی را دارد و نه توان حق عبادت و اطاعت او را.

تعبیر به «اهواء» (جمع هوی) در جمله «و استجماع اہوائہم فیک» به معنای هوا و هوس‌ها نیست؛ بلکه به معنای عشق و علاقه است. زیرا، این واژه در هر دو معنا به کار می‌رود.

و به تعبیر دیگر: گاه در علاقه مثبت به کار می‌رود و گاه در علاقه‌های منفی. و به هر حال، منظور از این جمله این است که: فرشتگان تمام عشق و علاقه خود را متوجه ذات پاک خداوند کرده‌اند.

تعبیر به «قلۃ غفلتہم عن امرک» نشان می‌دهد که غفلت برای فرشتگان نیز امکان پذیر است، ولی بسیار کم و ناچیز می‌باشد. و روایاتی که درباره ترک اولای بعضی از فرشتگان وارد شده، شاهد این مدعاست. بنابر این، نیازی به توجیه تکلف آمیز بعضی از «شارحان نهج البلاغه» که «قلت» را به معنای «عدم» گرفته‌اند، نیست.

به هر حال، جایی که فرشتگان که هزاران هزار سال در خط عبادت و اطاعت خدا هستند چنین باشند، ما با این عبادت و اطاعت ناچیز چگونه خواهیم بود؟! این نکته نیز حائز اهمیت است که پیامبر اکرم(ص) با توجه به حدیث معروف «ما عبدناک حق عبادتک، و ما عرفناک حق معرفتک؛ ما هرگز حق عبادت تو را بجا نیاوردیم و آنچه را شایسته معرفت توست، پیدا نکردیم»<sup>۱</sup>. التفات به این حقیقت- یعنی عدم معرفت و عبادت شایسته در برابر عظمت پروردگار- داشته است؛ در حالی که جمله‌های بالا در کلام علی(ع) نشان می‌دهد که فرشتگان توجه به این نکته ندارند و شاید آیه «وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ»<sup>۲</sup> نیز دلیل دیگری بر این معنا باشد و این برتری انسان را نسبت به فرشتگان روشن می‌سازد.

۱. «زروا» از ماده «زری» (بر وزن سعی) به معنای عیب گرفتن، یا توبیخ و سرزنش کردن است و «ازراء» نیز به همین معناست.

۲. علامه مجلسی در جلد ۶۸ بحار الانوار، صفحه ۲۳، حدیث فوق را از پیامبر اکرم ضمن توضیحات خود برای بعضی از احادیث، بیان فرموده است.

۳. سوره بقره، آیه ۳۰.

## بخش سوم

سُبْحَانَكَ خَالِقًا وَمَعْبُودًا بِحُسْنِ بَلَائِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ خَلَقْتَ دَارًا وَجَعَلْتَ فِيهَا مَادِبَةً مَشْرَبًا وَمَطْعَمًا وَأَزْوَاجًا وَخَدَمًا وَقُصُورًا وَأَنْهَارًا وَزُرُوعًا وَثَمَارًا ثُمَّ أُرْسِلَتْ دَاعِيًا يَدْعُو إِلَيْهَا فَلَا الدَّاعِيَ أَجَابُوا وَلَا فِيهَا رَغَبَتْ رَغِبُوا وَلَا إِلَى مَا شَوَّقَتْ إِلَيْهِ اشْتَأَفُوا أَقْبَلُوا عَلَى جِيفَةٍ قَدْ افْتَضَّحُوا بِأَكْلِهَا وَاصْطَلَّحُوا عَلَى حُبِّهَا وَمَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعَشَى بَصَرَهُ وَأَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بَعَيْنٍ غَيْرِ صَحِيحَةٍ وَيَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ خَرَقَتْ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَأَمَاتَتْ الدُّنْيَا قَلْبَهُ وَوَلَهَتْ عَلَيْهَا نَفْسَهُ فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَلِمَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا حَيْثَمَا زَالَتْ زَالَ إِلَيْهَا وَحَيْثَمَا أُقْبِلَتْ أُقْبِلَ عَلَيْهَا لَا يَنْزَجِرُ مِنَ اللَّهِ بِزَاجِرٍ وَلَا يَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ وَهُوَ يَرَى الْمَأْخُودِينَ عَلَى الْغِرَّةِ حَيْثُ لَا إِقَالَءَ وَلَا رَجْعَةَ كَيْفَ نَزَلَ بِهِمْ مَا كَانُوا يَجْهَلُونَ وَجَاءَهُمْ مِنْ فِرَاقِ الدُّنْيَا مَا كَانُوا يَأْمُنُونَ وَقَدِمُوا مِنَ الْآخِرَةِ عَلَى مَا كَانُوا يُوعَدُونَ فَغَيَّرَ مَوْصُوفٍ مَا نَزَلَ بِهِمْ.

## ترجمه

(خداوندا) خالق و معبودی هستی پاک و منزّه! تو را (به خاطر نعمت‌هایی که به آفریدگان عطا کرده‌ای) تنزیه و ستایش می‌کنم! سرایی بزرگ آفریده‌ای (به نام سرای آخرت) که در آن انواع نعمت‌ها را قرار داده‌ای: آشامیدنی‌ها، خوردنی‌ها، همسران، خدمتکاران، کاخ‌ها، نهرها، درختان بارور و میوه‌ها. سپس دعوت کننده‌ای فرستاده‌ای که مردم را به سوی آن همه نعمت فراخواند؛ ولی نه دعوت او را اجابت کردند و نه به آنچه ترغیب فرموده‌ای، اظهار علاقه نمودند و نه به آنچه تشویق نموده‌ای مشتاق شدند؛ (بلکه) به مرداری روی آوردند که با خوردن آن رسوا گشته‌اند، و (عجب اینکه) در محبت و دوستی آن با هم توافق کرده‌اند.

آری! هر کس به چیزی عشق ورزد چشم او را ناتوان و قلب و فکر او را بیمار می‌سازد؛ در نتیجه با چشمی معیوب (به همه چیز) می‌نگرد و با گوشی ناشنوا می‌شنود. شهوات و خواسته‌های دل جامه عقلش را دریده، و دنیا پرستی، قلبش را میرانده، و تمام وجودش شیفته آن شده است؛ از این رو او بنده دنیاست و بنده هر کسی که چیزی از دنیا را در دست دارد! به هر طرف دنیا بلغزد، او هم می‌لغزد و به هر سو رو کند، به همان سو رو می‌کند. نه نهی کننده الهی را پذیرا می‌شود و نه موعظه هیچ واعظ ربّانی را؛ در حالی که با چشم خود غافلانی را می‌بیند که ناگهان در چنگال مرگ گرفتار می‌شوند؛ در آنجا که نه تقاضای عفو پذیرفته می‌شود و نه بازگشتی وجود دارد (آری! او می‌بیند) چگونه حوادث دردناکی که از آن خبر نداشته‌اند، بر سر آنها فرود آمده، و دنیایی را که جایگاه امنی می‌پنداشتند، از آنها جدا شده، و به آنچه از آخرت به آنها وعده داده شده بود، رسیده‌اند. (آری!) حوادثی بر سر آنها فرود آمده که با هیچ بیانی قابل توصیف نیست (اما اینها پند نمی‌گیرند!).

## شرح و تفسیر ترسیم گویایی از سرای دیگر

امام (ع) در این بخش از خطبه، نخست از سرای آخرت و آفرینش بهشت و نعمت‌های گوناگون و گرانبهای آن سخن به میان می‌آورد، تا مقدمه‌ای باشد برای بحث‌های آینده این خطبه. می‌فرماید: «(خداوندا!) خالق و معبودی هستی پاک و منزّه! تو را، (به خاطر نعمت‌های نیکی که به آفریدگان عطا کرده‌ای) تنزیه و ستایش می‌کنم! (سبحانک خالقا و معبود! بحسن بلائک عند خلقک)» (سرایی آفریده‌ای با عظمت (به نام سرای آخرت) که در آن انواع نعمت‌ها قرار داده‌ای: آشامیدنی‌ها، خوردنی‌ها، همسران، خدمتکاران، کاخ‌ها، نهرها، درختان بارور و میوه‌ها». (و جعلت فیها مادیة<sup>۱</sup>: مشربا و مطعما، و أزواجا و خدما، و قصورا، و أنهارا، و زروعا، و ثمارا).

۱. «مادیة» (به ضمّ دال و به فتح آن) به معنای طعام و غذایی است که برای مجلسی فراهم می‌شود و میهمانها را به سوی آن دعوت می‌کنند و در اصل از

به یقین، هدف از بیان همه اینها پاک سازی انسان از رذایل اخلاقی و انواع گناهان و سوق او به سوی «قرب الی الله» است؛ ولی از آنجا که این نعمتها باعث تشویق انسان برای پیمودن این مسیر می شود، خداوند حکیم همه آنها را برای بندگانش مقرر فرموده و از آنها برای حضور بر سر این سفره پربار و پر برکت دعوت نموده است.

در ادامه سخن می افزاید: «سپس دعوت کننده‌ای فرستادی که مردم را به سوی آن همه نعمت دعوت کند؛ ولی نه دعوت او را اجابت کردند و نه به آنچه ترغیب کرده‌ای، اظهار علاقه نمودند، و نه به آنچه تشویق نموده‌ای مشتاق شدند!». **(ثم أرسلت داعیا يدعو إلیها، فلا الداعی أجابوا، و لا فیما رغبت رغبوا، و لا إلی ما شوقت إلیه اشتاقوا).**

نه تنها نسبت به نعمت‌های پاک و جاویدان سرای آخرت، علاقه‌ای نشان نداده‌اند، بلکه «به مرداری روی آوردند که با خوردن آن رسوا گشته‌اند و (عجیب اینکه) در محبت و دوستی آن، با هم توافق کرده‌اند». **(أقبلوا علی جیفه<sup>۱</sup> قد افتضحوا بأکلها، و اصطلحوا علی حبها).** بدیهی است منظور امام(ع) از «ارسال دعوت کننده» فرستادن پیامبران الهی - مخصوصا- پیامبر گرامی اسلام(ص) است و منظور از عدم اجابت دعوت، همه انسانها نیست؛ بلکه اکثریت طالبان دنیا و پیروان هوا و هوس و تارکان آخرت است.

به همین دلیل، آنها را به حیوانات درنده‌ای تشبیه می کند که بر سر جیفه‌ای ریخته‌اند و خود را به خاطر آن رسوا می سازند؛ چرا که بوی جیفه از دهان و دست آنها استشمام می شود و آثار جیفه و مردار گندیده دنیا، در تمام وجودشان ظاهر می گردد.

اینکه امام(ع) می فرماید: در دوستی جیفه دنیا با هم توافق کرده‌اند، به این معنا نیست که دنیا پرستان با هم جنگ ندارند؛ بلکه دائما مانند حیواناتی که اطراف یک مردار را می گیرند، به یکدیگر حمله می کنند و هر کدام پاره‌های جیفه را از دهان دیگران بیرون می کشند؛ بلکه منظور این است که همگی در محبت و علاقه به آن متفق هستند! تشبیه دنیا به جیفه و مردار، تشبیهی است که در روایات دیگر نیز وارد شده و این تشبیه به خاطر تعنی است که در باطن دنیای آلوده به انواع ظلمها و گناهان وجود دارد و یا به خاطر این که دنیا پرستان برای ربودن آن از یکدیگر، به جنگ و ستیز بر می خیزند.

سپس امام(ع) نتیجه این محبت و علاقه شدید به دنیا را به صورت یک قاعده کلی و عام بیان می فرماید و می گوید: «هر کس به چیزی عشق ورزد، چشم او را ناتوان، و قلب و فکر او را بیمار می سازد؛ در نتیجه با چشمی معیوب (به همه چیز) می نگرد و با گوشی ناشنوا می شنود». **(و من عشق<sup>۲</sup> شیئا أعمی<sup>۳</sup> بصره، و أمراض قلبه، فهو ینظر بعین غیر صحیحه، و یسمع بأذن غیر سمیعه).**

امام(ع) به عنوان یک طبیب حاذق، در این بیان خود، انگشت بر نقطه اصلی درد گذارده است و آن اینکه دنیا پرستی و عشق سوزان به زرق و برق و زینت‌های دنیای مادی، نیروی داوری و قضاوت صحیح را به کلی از انسان سلب می کند؛ به گونه‌ای که تمام سعادت و خوشبختی خود را در وصول به این دنیای مادی می پندارد، از هر طریق و به هر قیمت که باشد و جدایی از آن، او را بی تاب و بیمار می سازد.

بدیهی است که چنین کسی نه حق و باطل را تشخیص می دهد و نه مصالح و مفساد خویش را درک می کند. دیوانه‌وار به سوی لذات دنیا پیش می رود و هنگامی بیدار می شود که همه چیز را از دست داده است.

درباره حقیقت عشق و آثار آن، در بحث نکات- به خواست خدا- سخن خواهیم گفت. اکنون این بحث را با حدیثی از پیامبر اکرم(ص) پایان می دهیم، آنجا که فرمود:

**«من جعل الدنیا أكبر همه، فرق الله علیه همه، و جعل فقره بین عینیه؛ آن کسی که مهم‌ترین فکر او دنیا باشد، خداوند فکر او را پریشان می سازد و فقر او را در برابر چشمانش قرار می دهد».**<sup>۴</sup> سپس در ادامه این سخن می افزاید: «شهووات و خواسته‌های دل جامه

ماده «ادب» به معنای دعوت کردن گرفته شده و به کارهای خوب و رعایت آن «ادب» می گویند، چون مردم به سوی آن دعوت شده‌اند.

۱. «جیفه» به معنای مردار، در اصل از ماده «جیف» (اجوف یایی) به معنای گندیدن می باشد. لذا هر چیز تنفر آمیز را به «جیفه» تشبیه می کنند و تشبیه دنیای مادی و آلوده به «جیفه» در خطبه بالا از همین روست.

۲. «عشق» از ماده «عشق» (بر وزن فکر) به معنای علاقه شدید به چیزی است و «عشقه» (بر وزن ثمره) به معنای درختی است که سبز و با طراوت می شود، سپس چیزی نمی گذرد که باریک و زرد می گردد.

بعضی گفته‌اند: عشق در اصل از همین ماده گرفته شده است؛ زیرا عاشق را لاغر و پژمرده می کند.

۳. «اعشی» از ماده «عشو» (بر وزن خشم) به معنای ضعف چشم و ناتوانی آن است و گاه به معنای شب کوری تفسیر شده است.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی، جلد ۳، صفحه ۶۳.

عقلش را دریده، و دنیاپرستی قلبش را میرانده، و تمام وجودش شیفته آن شده است!». (قد خرقت الشهوات عقله، و أمانت الدنيا قلبه، و ولهت عليها نفسه).

در جمله اول، امام (ع) عقل را به لباسی تشبیه کرده، که می‌تواند هم حافظ انسان باشد و هم زینت او؛ ولی شهوات جامه زیبایی عقل را پاره می‌کند. در جمله دوم، مغلوب شدن عقل و خرد را در برابر شهوات، به عنوان مرگ عقل معرفی می‌کند و در جمله سوم از عشق و دلدادگی دنیا که تمام وجود دنیاپرستان را احاطه می‌کند، خبر می‌دهد.

«به این ترتیب، او بنده دنیاست و بنده هر کسی که چیزی از دنیا را در دست دارد. به هر طرف دنیا بلغزد، او هم می‌لغزد و به هر سو رو کند، به همان سو رو می‌کند!».

(فهو عبد لها، و لمن فی یدیه شیء منها، حیثما زالت زال إلیها، و حیثما أقبلت أقبل علیها).

«این دلباخته به دنیا از هیچ نهی کننده الهی پذیرا نمی‌شود و موعظه هیچ واعظ ربّانی را قبول نمی‌کند؛ در حالی که با چشم خود غافلانی را می‌بیند که ناگهان در چنگال مرگ گرفتار می‌شوند؛ در جایی که نه تقاضای عفو پذیرفته می‌شود و نه بازگشتی وجود دارد».

(لا ینزجر من الله بزاجر، و لا یتعظ منه بواعظ، و هو یری المأخوذین علی الغرّة، حیث لا إقالة<sup>۱</sup> و لا رجعة).

«آری! او می‌بیند چگونه حوادث دردناکی که از آن خبر نداشتند، بر سر آنها فرود آمده و دنیایی را که جایگاه امنی می‌پنداشتند از آنها جدا شده و به آنچه از آخرت به آنها وعده داده شده بود رسیده‌اند. (آری!) حادثی بر سر آنها فرود آمده که به هیچ وجه قابل توصیف نیست». (کیف نزل بهم ما کانوا یجهلون، و جاءهم من فراق الدنيا ما کانوا یأمنون، و قدموا من الآخرة علی ما کانوا یوعدون، فغیر موصوف ما نزل بهم).

آری، کسی که همه روز نشانه‌های بی‌وفایی دنیا و حوادث سختی را که برای فریب خوردگان روی می‌دهد با چشم خود می‌بیند، باید قاعدتا بیدار شود؛ پند واعظان را بشنود و نهی زاجران را پذیرا شود؛ ولی عشق و دلباختگی به دنیا و زرق و برق آن، چنان چشم و گوش آنها را کور و کر کرده و عقل و فکر آنها را مسخر ساخته که اجازه بیدار شدن به آنها را نمی‌دهد.

### نکته عشق‌های مقدّس و نامقدّس

در خطبه بالا امام (ع) با تعبیری کوتاه و گویا اشاره به یک حقیقت مهم فرموده است که دانشمندان و عرفا و شعرا هر یک به نوبه خود پیرامون آن سخنان فراوانی دارند.

امام فرمود: «من عشق شیئا أعشی بصره، و أمرض قلبه، فهو ینظر بعین غیر صحیحه، و یسمع بأذن غیر سمیعه؛ هر کس به چیزی عشق ورزد، نابینایش می‌کند و قلبش را بیمار می‌سازد سپس با چشمی معیوب می‌نگرد و با گوشی ناشنوا می‌شنود».

این چند جمله پر معنا ما را بر آن داشت که بحثی پیرامون عشق - اعم از عشق‌های مقدّس و نامقدّس - داشته باشیم. درباره عشق، عظمت و شکوه عشق و یا جنون و بیماری عشق، سخن بسیار گفته شده و شاید کمتر کلمه‌ای باشد که این همه، تعبیرها و تعریف‌های مختلف و متناقض درباره آن گفته شده باشد. بعضی از نویسندگان بزرگ آن را به قدری بالا برده‌اند که گفته‌اند: عشق افسر زندگی و سعادت جاودانی است! یا اینکه: عشق معمار عالم هستی است! در مورد انسان‌ها نیز از آثار معجزه آسای عشق سخن گفته‌اند، که روح انسان را توانا و دل او را زنده نگه می‌دارد. یا اینکه: اصولاً زندگی بدون عشق مفهومی ندارد.

در برابر این تفسیرها و تعریف‌های زیبا، جمعی دیگر از نویسندگان و فلاسفه، شدیدترین حملات و اتهامات خود را نثار عشق کرده‌اند و آن را همچون یک بیماری نفرت‌انگیز تحقیر نموده‌اند. یکی از نویسندگان معروف می‌گوید: عشق مانند بیماری سرطان و نقرس است که انسان عاقل باید از آن فرار کند! یکی دیگر از دانشمندان می‌گوید: عشق را اگر یک نوع جنون ندانیم، لا اقل عصاره‌ای از مغزهای ناتوان است! این تفسیرهای ضدّ و نقیض در مورد عشق به خوبی نشان می‌دهد که همه این اندیشمندان از یک چیز سخن نمی‌گویند.

۱. «غرّه» به معنای غفلت، از ماده «غرور» که به معنای فریب و نیرنگ است، گرفته شده. زیرا فریب، انسان را غافل گیر می‌کند.

۲. «إقالة» از ماده «قیل» (بر وزن سیل) به معنای فسخ کردن معامله و مانند آن است و گاه گفته‌اند که: معنای اصلی آن نجات دادن کسی از سقوط است و در خطبه مورد بحث به معنای عفو خداوند از گناهان بنده آمده است و خواب نیم روز را از این جهت «قیلوله» می‌گویند که موجب آرامش است. و همان گونه که فسخ کردن معامله کسی که از معامله پشیمان شده است، مایه آرامش و راحتی اوست.

گروهی نظرشان به عشق‌های مقدسی است که تمام وجود انسان را به رنگ خود در می‌آورد و با جاذبه بسیار نیرومندش به سوی معشوق حقیقی و خالق یکتا پیش می‌برد.

و آنها که در نکوهش آن کوشیده‌اند نظرشان به عشق‌های آتشین مادی و مجازی و آلوده به انواع گناه و جنایت است که غالباً سر از رسوایی و بدبختی و بیماری در می‌آورد.

در عشق‌های مجازی و مادی نامقدس، انسان دیوانه‌وار به چیزی علاقه پیدا می‌کند و هر چه دارد در پای آن می‌ریزد. در واقع، منظور از عشق در این جا، جاذبه نیرومندی است که دو انسان را به گناه و آلودگی و سقوط در لجنزار عصیان می‌کشاند و هر چه در نکوهش آن گفته شود، کم است.

این جاذبه سرکش، عقل را ویران می‌کند و از کار می‌اندازد و انسان بر اثر آن دست به کارهای جنون آمیزی می‌زند. نخستین خطر آن، پرده افکنی بر عیب‌ها، نقص‌ها و زشتی‌ها است. این گونه عاشقان بی‌قرار، حتی بدترین عیوب را با تفسیرهای شگفت‌آور حسن معرفی می‌کنند! نه اندرزی می‌پذیرند و نه گوش به نصیحت ناصحان می‌دهند و حتی گاه به ستیز در برابر اندرزگویان بر می‌خیزند.

اشخاصی که گرفتار چنین عشق‌های داغ و مادی می‌شوند، پیش خود فکر می‌کنند در پرتو این عشق درکی پیدا کرده‌اند که سایر مردم از آن محرومند.

این عاشقان خسته دل، در عالمی از خیال و اوهام غوطه‌ورند و همه ارزش‌ها در نظر آنها جابجا می‌شود. آنها تنها با زبان عشق سروکار دارند و از کسانی که با زبان علم و منطق با آنها سخن می‌گویند، بیگانه‌اند.

این عشق‌های آتشین مجازی، غالباً با یک آمیزش جنسی خاموش می‌شود! یکباره پرده‌ها کنار می‌رود و چشم واقع بین باز می‌شود، گویی عاشق بی‌قرار از یک خواب عمیق بیدار شده و گاه آن عشق پرشور جای خود را به نفرت و بیزار می‌دهد؛ چرا که می‌بیند همه چیز خود را در پای معشوق نثار کرده و از دست داده است. این گونه عشق‌های سرکش، غالباً به رسوایی می‌کشد.

همان رسوایی که بعد از بیداری و هوشیاری قابل جبران نیست. بسیاری از جدایی‌ها، فرارها، و انتحارها، ناشی از عدم انطباق تخیلات عاشقانه، با زندگی واقعی انسان‌ها است.

نه تنها عشق‌های آتشین جنسی، بلکه عشق به مال و مقام و جاه و جلال و زرق و برق جهان مادی نیز، همین پی‌آمدها را دارد. حدیثی که از امام صادق (ع) درباره عشق نقل شده است، ناظر به همین معنی است. یکی از یاران آن حضرت می‌گوید: درباره عشق (و عاشقان) از او سؤال کردم، فرمود: «قلوب خلت عن ذکر الله، فأذاقها الله حبَّ غيرِه؛ دل‌هایی است که از یاد خدا خالی شده و خداوند محبت غیر خود را به آنها چشانیده است»<sup>۱</sup>. در حدیثی دیگری که از علی (ع) درباره ناتوانی عاشق از دیدن حقایق نقل شده، می‌خوانیم: «عين المحبِّ عميَّة عن معایب المحبوب، و أذنه صمَّاء عن قبح مساویه؛ چشم محب و عاشق، از دیدن عیوب محبوب نابینا و گوشش از شنیدن کاستی‌های او ناشنواست»<sup>۲</sup>. و اینکه در بعضی از احادیث از رسول خدا (ص) آمده است: «من عشق ففَّ ثمَّ مات، مات شهيداً؛ کسی که عاشق شود و عفت پیشه کند، سپس (با همین حال پارسایی) از دنیا برود، شهید از دنیا رفته است»<sup>۳</sup>. اشاره به همین‌گونه عشق‌های آلوده مجازی است.

همچنین حدیث دیگری که از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «من عشق و کتم و عفا و صبر، غفر الله له، و أدخله الجنة؛ کسی که عاشق شود و کتمان کند و پارسایی و شکیبایی پیشه کند، خداوند گناهان او را می‌بخشد و او را وارد بهشت می‌کند»<sup>۴</sup>. ولی به عکس، در عشق‌های حقیقی و مقدس، روح انسان صفا و نورانیت فوق‌العاده‌ای پیدا می‌کند و همه چیز را جز معشوق حقیقی - که مظهر کمال مطلق است - به فراموشی می‌سپارد و تحمل تمام شداید را برای رسیدن به وصال او و برخوردار شدن از جذبه‌های عنایت و لطفش آسان می‌شمرد و هنگامی که «در بیابان به شوق کعبه قدم می‌گذارد، از سرزنش‌های خار مغیلان غمی به دل راه نمی‌دهد».

۱. بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۵۸.

۲. غرر الحکم، شماره ۶۳۱۴.

۳. کنز العمال، حدیث ۶۹۹۹.

۴. همان مدرک، حدیث ۷۰۰۲.

همانگونه که در حدیث قدسی آمده است: «إِذَا كَانَ الْغَالِبُ عَلَى الْعَبْدِ الْإِسْتِغَالَ بِي جَعَلَتْ بَغِيْتَهُ وَ لَذَّتَهُ فِي ذِكْرِي، فَإِذَا جَعَلَتْ بَغِيْتَهُ وَ لَذَّتَهُ فِي ذِكْرِي، عَشِقْنِي وَ عَشِقْتَهُ، فَإِذَا عَشِقْنِي رَفَعَتْ الْحِجَابَ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ؛ هُنْكَامِي كَمَا بِنْدَةٍ مِنْ تَوَجُّهِ بِي مِنْ يَدِي كَمَا، أَرْزُو وَ لَذَّتْشَ رَا دَر ذِكْرِ خُودَمِ قَرَارِ مِي دَهَمِ وَ هُنْكَامِي كَمَا أَرْزُو وَ لَذَّتْشَ دَر ذِكْرِ مَنْ بَاشَد، بِي مِنْ عَشَقِ مِي وَرَزْدِ وَ مِنْ هَمِّ بِي أَوْ عَشَقِ مِي وَرَزْمِ وَ هُنْكَامِي كَمَا بِي مِنْ عَشَقِ وَرَزْدِ حِجَابِ مِيَانِ خُودَمِ وَ أَوْ رَا بَرِ مِي دَارَمِ، (تَا بِي مَقَامِ شَهُودِ نَائِلِ گَرْدَدِ)»<sup>۱</sup>.

عشق به خدا و اولیاء الله و همچنین عشق به ارزش‌های والا، یا به تعبیر دیگر:

محبّت و علاقه شدید و سوزان به این امور، همواره چراغ راه اولیاء الله و شهیدان پاک باخته و عارفان دل سوخته و عالمانی که آثار علمی بزرگی از خود نشان داده‌اند، بوده است و در یک کلمه، راههای پرپیچ و خم تکامل را، بدون مرکب عشق نمی‌توان پیمود. زمزمه‌های امیر مؤمنان در دل شب و دعای پر معنای «صبحاح» در صبحگاهان و بندید دعای «کمیل» و راز و نیاز امام حسین(ع) در روز عرفه در بیابان عرفات و مناجات‌های پانزده‌گانه امام سجّاد(ع) و تمام «صحیفه سجّادیه» و زمزمه عاشقانه منتظران حضرت مهدی(ع) به هنگام خواندن دعای «ندبه» همه و همه آثار گرانبهایی است از این عشق مقدّس.

از آنچه گفتیم روشن شد که اگر بعضی از دانشمندان روی کلمه «عشق» حسّاسیت منفی شدیدی دارند، به خاطر مشاهده عشق‌های نامقدّس و هوس آلود و گناه خیز است و گرنه عشق مقدّس، نیرومندترین عامل حرکت به سوی خداوند و ارزش‌های والای انسانی است.

و اینکه بعضی تصوّر می‌کنند واژه «عشق» در کلمات معصومین نیامده است، اشتباه بزرگی است. زیرا، هم در روایات نبوی و هم در روایات معصومین دیده می‌شود.

از جمله مرحوم کلینی در حدیثی از پیامبر اکرم(ص) نقل می‌کند که فرمود:

«أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا، وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ، وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا؛ بَرْتَرِينَ مَرْدَمِ كَسَى اسْتِ كَمَا عَاشِقِ عِبَادَتِ بَاشَد؛ أَنْ رَا دَرِ آغُوشِ بَگِیَرْدِ وَ بَا قَلْبِشِ أَنْ رَا دُوسْتِ دَاشْتَهْ بَاشَدِ وَ بَا جَسَدِشِ أَنْ رَا لَمَسَ كَنْدِ وَ خُودِ رَا فَارِغِ الْبَالِ بَرَايِ أَنْ قَرَارِ بَدَهْدِ»<sup>۲</sup>. در حدیث نبوی دیگری درباره سلمان می‌خوانیم: «إِنَّ الْجَنَّةَ لِأَعْشَقِ لِسَلْمَانَ مِنْ سَلْمَانَ لِلْجَنَّةِ؛ بِيْشِ از آنچه سلمان به بهشت عشق می‌ورزد، بهشت عاشق سلمان است»<sup>۳</sup>. مرحوم علامه مجلسی در ذیل حدیث اولی بیانی دارد که می‌فرماید: «عشق به معنای افراط در محبّت است و گاه تصوّر کرده‌اند که مخصوص به امور باطله می‌باشد و در محبّت به خدا و آنچه مربوط به اوست بکار نمی‌رود؛ ولی این روایت نشان می‌دهد که چنین نیست، هر چند احتیاط آن است واژه‌های مشتقّ آن (عاشق و معشوق) را در مورد خداوند بکار نبریم، بنا بر این که اسماء الله توفیقی باشد»<sup>۴</sup>.

۱. کنز العمال، جلد ۱، صفحه ۴۳۳، حدیث ۱۷۷۲.

۲. کافی، جلد ۲، صفحه ۸۳، حدیث ۳، باب العبادة.

۳. بحار الانوار، جلد ۲۲، صفحه ۳۴۱.

۴. بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۵۳.

اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ وَ حَسْرَةُ الْفَوْتِ فَفَتَّرَتْ لَهَا أَطْرَافُهُمْ وَ تَغَيَّرَتْ لَهَا أَلْوَانُهُمْ ثُمَّ ازْدَادَ الْمَوْتَ فِيهِمْ  
وَلَوْجًا فَحِيلَ بَيْنَ أَحَدِهِمْ وَ بَيْنَ مَنْطِقِهِ وَ إِنَّهُ لَبَيْنَ أَهْلِهِ يَنْظُرُ بِبَصَرِهِ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنِهِ عَلَى صِحَّةٍ مِنْ عَقْلِهِ وَ بَقَاءٍ مِنْ  
لُبِّهِ يُفَكِّرُ فِيهِمْ أُنْفَى عُمُرِهِ وَ فِيهِمْ أَذْهَبَ دَهْرُهُ وَ يَتَذَكَّرُ أَمْوَالًا جَمَعَهَا أَعْمَضَ فِي مَطَالِبِهَا وَ أَخَذَهَا مِنْ مُصْرَحَاتِهَا وَ  
مُشْتَبَهَاتِهَا قَدْ لَزِمَتْهُ تَبَعَاتُ جَمْعِهَا وَ أَشْرَفَ عَلَى فِرَاقِهَا تَبَقَى لِمَنْ وَرَاءَهُ يَنْعَمُونَ فِيهَا وَ يَتَمَتَّعُونَ بِهَا فَيَكُونُ الْمَهْنَأُ  
لِغَيْرِهِ وَ الْعِبَاءُ عَلَى ظَهْرِهِ وَ الْمَرْءُ قَدْ عَلَقَتْ رَهُونُهُ بِهَا فَهُوَ يَعْضُ يَدَهُ نَدَامَةً عَلَى مَا أَصْحَرَ لَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَمْرِهِ  
وَ يَزْهَدُ فِيمَا كَانَ يَرْغَبُ فِيهِ أَيَّامَ عُمُرِهِ وَ يَتَمَنَّى أَنْ أَلْدَى كَانَ يَغْبِطُهُ بِهَا وَ يَحْسُدُهُ عَلَيْهَا قَدْ حَازَهَا دُونَهُ فَلَمْ يَزَلْ  
الْمَوْتُ يُبَالِغُ فِي جَسَدِهِ حَتَّى خَالَطَ لِسَانَهُ سَمْعُهُ فَصَارَ بَيْنَ أَهْلِهِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانِهِ وَ لَا يَسْمَعُ بِسَمْعِهِ يَرُدُّ طَرْفَهُ بِالنَّظَرِ  
فِي وُجُوهِهِمْ يَرَى حَرَكَاتِ أَلْسِنَتِهِمْ وَ لَا يَسْمَعُ رَجْعَ كَلَامِهِمْ ثُمَّ ازْدَادَ الْمَوْتُ التَّيَاطُبَ بِهِ فُقِبُصَ بَصَرُهُ كَمَا قُبِضَ  
سَمْعُهُ وَ خَرَجَتِ الرُّوحُ مِنْ جَسَدِهِ فَصَارَ جِيفَةً بَيْنَ أَهْلِهِ قَدْ أَوْحَشُوا مِنْ جَانِبِهِ وَ تَبَاعَدُوا مِنْ قُرْبِهِ لَا يُسْعِدُ بَاكِيًا وَ  
لَا يُجِيبُ دَاعِيًا ثُمَّ حَمَلُوهُ إِلَى مَخَطِّ فِي الْأَرْضِ فَاسْلَمُوهُ فِيهِ إِلَى عَمَلِهِ وَ انْقَطَعُوا عَنْ زَوْرَتِهِ.

## ترجمه

(آری) شادان و سكرات مرگ، و حسرت از دست دادن (همه چیز) بر آنها هجوم آورده، و به خاطر آن، اعضای پیکرشان سست می شود و در برابر آن، رنگ خود را می بازند؛ سپس مرگ تدریجاً در آنها نفوذ می کند و بین آنها و زبانشان جدایی می افکند، در حالی که میان خانواده خود قرار دارد و با چشم خود به آنها نگاه می کند، با گوش سخنانشان را می شنود، عقلش سالم و فکرش برجا است. (در این هنگام، از خواب غفلت بیدار می شود؛) فکر می کند که عمرش را برای چه چیزهایی بر باد داده و روزگارش را در چه راهی سپری نموده است. به یاد ثروت‌هایی می افتد که گردآوری کرده؛ در جمع آن چشم بر هم گذارده و از حلال و حرام و مشکوک (هر چه به دستش آمده) در اختیار گرفته است، گناه جمع آوری آن، بر دامانش نشسته، و هنگام جدایی از آن رسیده است! (آری!) این اموال برای بازماندگان او به جای می ماند و از آن بهره می گیرند و متنعم می شوند! لذت و آسایش آن برای دیگران است و سنگینی گناهانش بر دوش او! و او گروگان این اموال است. این در حالی است که به خاطر اموری که به هنگام مرگ برای او روشن شده، دست خود را از پشیمانی می گزد (و انگشت ندامت به دندان می گیرد!) نسبت به آنچه در تمام عمر به آن علاقه داشت، بی اعتنا می شود و آرزو می کند ای کاش این اموال به دست آن کس می رسید که در گذشته به ثروت او غبطه می خورد و بر آن حسد می ورزید، (تا وبال جاننش نگردد).

سپس مرگ همچنان در وجود او پیشروی می کند، تا آنجا که گوشش همچون زبانش از کار می افتد؛ به طوری که در میان خانواده‌اش نه زبان سخن گفتن دارد و نه گوش برای شنیدن. پیوسته به صورت آنها نگاه می کند، حرکات زبانشان را می بیند، ولی صدای آنان را نمی شنود.

سپس چنگال مرگ در او بیشتر فرو می رود! چشمش نیز همانند گوشش از کار می افتد و روح او از بدنش برای همیشه خارج می شود. در این هنگام، به صورت مرداری در میان خانواده‌اش قرار می گیرد، که از نشستن نزد او وحشت می کنند و از او فاصله می گیرند. (فریاد سوگواران بر می خیزد،) ولی نمی تواند سوگوارانش را یاری دهد و نه به کسی که او را صدا می زند، پاسخ گوید. سرانجام او را به سوی گودالی در درون زمین حمل می کنند؛ او را به دست عملش می سپارند و برای همیشه از دیدارش چشم می پوشند!

## شرح و تفسیر مراحل تکان دهنده مرگ

آنچه در این فراز از خطبه می‌بینید شرح بسیار گویا و تکان دهنده‌ای است برای آنچه امام (ع) در آخرین جمله فراز گذشته - که مربوط به سكرات موت بود- بیان فرموده است.

نخست می‌فرماید: «سكرات و شدايد مرگ و حسرت از دست دادن همه چیز، بر آنها هجوم آورده است». **(اجتمعت علیهم سكرة الموت و حسرة الفوت).**

در واقع دو هجوم سنگین در آستانه مرگ به انسان می‌شود؛ نخست: هجوم سكرات موت است، و آن حالتی است شبیه به گیجی مستی که بر اثر فرا رسیدن مرگ، به انسان دست می‌دهد و گاه بر عقل او چیره می‌شود و او را در اضطراب و ناآرامی فوق العاده‌ای فرو می‌برد. و دیگر: حسرت از دست دادن تمام چیزهایی است که در یک عمر طولانی برای گردآوری آنها زحمت کشیده و رنج‌ها تحمل نموده است. اموری که سخت به آن دلبستگی دارد و گویی جزو وجود او شده است و در یک لحظه می‌بیند، باید با همه آنها وداع کند و بگذارد و بگذرد، و این بر هیجان و ناآرامی شدید او می‌افزاید.

سپس به شرح آن سكرات پرداخته می‌فرماید: «به خاطر آن، اعضا و پیکرشان سست می‌شود و در برابر آن رنگ خود را می‌بازند؛ سپس مرگ تدریجا در آنها نفوذ می‌کند و میان آنها و زبانشان جدایی می‌افکند؛ در حالی که میان خانواده خود قرار دارند؛ با چشم خود به آنها نگاه می‌کنند و با گوش سخنانشان را می‌شنوند و عقلشان سالم و فکرشان برجاست». **(ففترت لها أطرافهم، و تغیرت لها ألوانهم، ثم ازداد الموت فیهم ولوجا، فحیل بین أحدهم و بین منطقه، و إنه لیبین أهله ینظر بصره، و یسمع بأذنه، علی صحه من عقله، و بقاء من لبه).**

از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که معمولا اولین چیزی که از کار می‌افتد زبان است. همان زبانی که بزرگترین سرمایه انسان برای حل مشکلات اوست و چه دردناک است که انسان با چشم ببیند و با گوش بشنود و عقل او سالم باشد، ولی نتواند کمترین سخنی بر زبان جاری کند و خواسته‌های خود را شرح دهد.

یکی از شارحان نهج البلاغه در این جا مثالی از تورات درباره مرگ نقل کرده است که بسیار گویا است. می‌گوید: مرگ همچون درخت پر خاری است که در تمام بدن انسان فرو رود و هر خاری (همچون قلاب) به یکی از رگ‌ها و عصب‌ها بند شود و یک مرتبه انسان قوی و نیرومندی آن درخت را از بدن جدا کند و تمام عروق و اعصاب را پاره پاره سازد.<sup>۱</sup> سپس در ادامه این سخن می‌فرماید: «(در این هنگام که سیلی سكرات بر صورت او نواخته می‌شود، از خواب غفلت بیدار می‌گردد و عمیقا به فکر فرو می‌رود) فکر می‌کند که عمرش را برای چه چیزهایی بر باد داده، و روزگارش را در چه راهی سپری نموده است!». **(یفکر فیهم أفنی عمره، و فیم أذهب دهره!)**. «به یاد ثروت‌هایی می‌افتد که گردآوری کرده است؛ در جمع آوری آن چشم بر هم گذارده و از حلال و حرام و مشکوک (هر چه به دستش آمده) در اختیار گرفته است، و گناه جمع آوری آن بر دامان او نشسته و هنگام جدایی از آن فرا رسیده است». **(و یتذکر أموالا جمعها، أغمض<sup>۲</sup> فی مطالبها، و أخذها من مصرحاتها و مشتبهاتها، قد لزمته تبعات جمعها، و أشرف علی فراقها).**

آری او بیدار می‌شود و نخستین کابوسی که بر وجود او سایه می‌افکند کابوس اموال اوست! اموالی که به خاطر دلبستگی و دلبستگی به دنیا در فکر حلال و حرام آن نبود؛ یا با توجیهاات نادرست، اجازه تملک آن را به خود داده است. حال که پرده‌ها کنار می‌رود، می‌بیند چه بار سنگینی بر دوش او از حقوق الله و حقوق الناس قرار گرفته و از همه بدتر اینکه راهی برای نجات از آن نیست. زبان گویایی برای بیان این مشکل ندارد و به فرض که بیان کند، گوش شنوایی وجود ندارد! چه اینکه غالبا اطرافیان و وارثان نیز به همین درد گرفتارند و اگر چیزی بگویند، می‌گویند:

«هذیان می‌گویند و عقل و هوش خود را از دست داده است!» تا به راحتی بتوانند اموال او را تصاحب کنند.

بدبختی واقعی اینجاست که زحمت گردآوری آن اموال و تبعات و مسئولیت‌های الهی همه بر دوش او سنگینی می‌کند، ولی او ناچار است از همه چشم بپوشد و دیگران از آن بهره‌گیرند.

۱. شرح ابن میثم، جلد ۳، صفحه ۱۶۴.

۲. «أغمض» از ماده «غمض» (بر وزن نبض) در اصل به معنای قرار گرفتن پلک‌های چشم بر روی یکدیگر است. سپس به هر گونه تساهل و تغافل و چشم پوشی اطلاق شده است.



لذا در ادامه این سخن می‌فرماید: «این اموال برای بازماندگان او به جای می‌ماند و از آن بهره می‌گیرند و متنعّم می‌شوند. لذّت و آسایش آن برای دیگران است و سنگینی گناهانش بر دوش او! و او گروگان این اموال است!» (تبقی لمن وراءه ينعمون فيها، و يتمتعون بها، فيكون المهناً لغيره، و العباء<sup>۱</sup> على ظهره. و المرء قد غلقت رهونه<sup>۲</sup> بها).

تعبیر به «رهون» در جمله اخیر اشاره به این است که او در گرو اموال حرامی است که از دیگران گرفته، که تا گروگان را نپردازد خلاصی و رهایی نمی‌یابد.

چه دردناک است! که انسان در یک لحظه، به کاخ‌های زیبا، وسایل پذیرایی گوناگون، لباس‌های گران قیمت و رنگارنگ، مرکب‌های سواری پر قیمت و سرمایه‌ها و اموال متراکم شده نظر بیفکند که عمری برای تهیه آن زحمت کشید و خون جگر خورد و بدون هیچ عوض و پاداشی همه را به دیگران می‌سپارد و از آن دردناکتر! اینکه حساب و مسئولیت‌هایش بر دوش اوست و لذّاتش نصیب دیگران. ولی افسوس که دیر هنگام بیدار شد و راهی برای جبران مافات نیست و جز حسرت و اندوه نصیبی ندارد.

به همین دلیل در جمله بعد می‌فرماید: «او در این حال، به خاطر اموری که به هنگام مرگ برای او روشن شده، دست خود را از پشیمانی می‌گزد (و انگشت ندامت به دندان می‌گیرد!) و نسبت به آنچه در تمام عمر به آن علاقه داشت، بی‌اعتنا می‌شود!» (فهو يعضّ يده ندامه<sup>۳</sup> على ما أصرح<sup>۳</sup> له عند الموت من أمره، و يزهّد فيما كان يرغب فيه أيام عمره).

در این حال او به یاد این مطلب می‌افتد که در دوران زندگی غالباً در برابر حسودان قرار داشت؛ حسودانی می‌خواستند اموال و ثروت‌ها را به چنگ آورند و به او اجازه تملک آنها را ندهند، ولی او با زیرکی و تلاش و فعالیت، جلو آنها را گرفت و به آنها اجازه نداد ثروت‌هایی که می‌بایست نصیب او بشود، به چنگ حسودانش بیفتد؛ ولی اکنون که سرنوشت خود و اموال خود را در آستانه مرگ می‌بیند: «آرزو می‌کند ای کاش این اموال به دست آن کس می‌رسید که در گذشته به ثروت او غبطه می‌خورد و بر آن حسد می‌ورزید (تا وبال جاننش نگردد)». (و يتمنى أن ألقى<sup>۴</sup> كان يغبطه بها و يحسده عليها قد حازها دونه!).

سپس امام(ع) به بیان مرحله پایانی عمر و نقطه نهایی زندگی می‌پردازد و با تعبیراتی تکان دهنده چنان ترسیمی از این مرحله می‌کنند که هر شنونده‌ای را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ گویی خود را در آن حال می‌بیند که می‌خواهد با زندگی وداع گوید؛ می‌فرماید: «سپس مرگ همچنان در وجود او پیشروی می‌کند تا آنجا که گوشش همچون زبانش از کار می‌افتد؛ به طوری که در میان خانواده‌اش نه زبان برای سخن گفتن دارد، و نه گوش برای شنیدن». (فلم يزل الموت يبالغ في جسده حتى خالط لسانه سمعه، فصار بين أهله لا ينطق بلسانه، و لا يسمع بسمعه).

آری! اعضای اصلی او یکی بعد از دیگری از کار می‌افتد؛ نه زبان گویایی باقی مانده و نه گوش شنوایی. در این حال: «پیوسته به صورت خانواده‌اش می‌نگرد. حرکات زبانشان را می‌بیند، ولی صدای آنان را نمی‌شنود!». (يردد طرفه بالنظر في وجوههم، يرى حرکات ألسنتهم، و لا يسمع رجع كلامهم).

چه دردناک است که با چشم سخن گفتن آنها را می‌بیند، ولی با گوش پیام آنها را نمی‌شنود. آنها می‌کوشند با او ارتباطی برقرار کنند، ولی او قدرت بر ارتباط گرفتن با آنان را ندارد! در ادامه می‌افزاید: «سپس چنگال مرگ در او بیشتر فرو می‌رود؛ چشمش نیز همانند گوشش از کار می‌افتد. (آری چشم را برای همیشه فرو می‌بندد) و روح او از بدنش برای همیشه خارج می‌شود». (ثم أزداد الموت التباطؤ<sup>۴</sup> به، فقبض بصره كما قبض سمعه، و خرجت الروح من جسده).

«در این هنگام به صورت مرداری در میان خانواده‌اش قرار می‌گیرد که از نشستن نزد او وحشت می‌کنند و از او فاصله می‌گیرند (فریاد سوگواران بر می‌خیزد)؛ ولی نه می‌تواند سوگوارانش را یاری دهد، و نه کسی را که او را صدا می‌زند پاسخ گوید».

۱. «عبء» به معنای ثقل و سنگینی است و ریشه اصلی آن «عبء» (بر وزن فرد) به معنای مهیا ساختن است.  
 ۲. «رهون» جمع «رهن» به معنای گروگان و محبوس شدن هر چیزی است و آن وثیقه‌ای است که معمولاً در برابر وام داده می‌شود که تا وام پرداخت نشود وثیقه آزاد نخواهد شد و جمله «و المرء قد غلقت رهونه بها» اشاره به این است که تمام وثیقه‌های معنوی وجود انسان گویی گروگان اموال او می‌شود؛ اموالی که حلال و حرام در آن به هم آمیخته است. سعادت انسان، نجات او و سرنوشت آینده او همه در گرو آن است.  
 ۳. «أصرح» به معنای خارج شدن به سوی صحراست و چون در بیابان همه چیز ظاهر و آشکار می‌شود به خلاف کوچه‌ها و پس کوچه‌های شهر، این واژه به معنای اظهار و آشکار ساختن آمده است.  
 ۴. «التباطؤ» از ماده «لیط» (بر وزن لیل) به معنای چسبیدن و آمیختن به چیزی است.

﴿فَصَارَ جِيفَةً بَيْنَ أَهْلِهِ، قَدْ أَوْحَشُوا مِنْ جَانِبِهِ، وَتَبَاعَدُوا مِنْ قَرْبِهِ، لَا يَسْعُدُ بَاكِيًا، وَ لَا يَجِيبُ دَاعِيًا﴾.

«سرانجام او را به سوی گودالی در درون زمین حمل می کنند؛ او را به دست عملش می سپارند و برای همیشه از دیدارش چشم می پوشند!». (ثمّ حملوه إلى مخطأ في الأرض، فأسلموه فيه إلى عمله، و انقطعوا عن زورته<sup>۱</sup>).  
سالیان دراز در میان خانواده اش می گفتند و می خندیدند و می جوشیدند و می خروشیدند و دوری از یکدیگر را تحمل نمی کردند؛ ولی بعد از فرا رسیدن مرگ یک ساعت ماندن در کنار او را تحمل نخواهند کرد! گویی همیشه از آنها بیگانه و آنها نیز از او بیگانه بوده اند.

### نکته لحظه هولناک جان دادن

در طول زندگی انسان، لحظه ای دردناک تر و غم انگیزتر از لحظه جان دادن نیست. لحظه پایان گرفتن آرزوها! لحظه چشم پوشی از تمام فرآورده های زندگی! لحظه جدا شدن از دوستان و بستگان و فرزندان! لحظه وداع با دنیا و با هر چه در دنیا است! و بالأخره لحظه انتقال به جهانی تازه که ممکن است آمیخته با مشکلات عظیم و پی آمدهای بسیار دردناکی باشد.

امام (ع) در خطبه بالا چنان ترسیمی از پایان زندگی و مرگ به صورت لحظه به لحظه فرموده است که هر خواننده ای آن را در مقابل خود مجسم می بیند و در جریان شرایط هولناک آن قرار می گیرد.

امام (ع) با تعبیراتی تکان دهنده انسان هایی را که از این لحظه فوق العاده غم انگیز غافلند بیدار می کند، تا قبل از فرا رسیدن زمانی که راه برگشت و جبران و تدارک نیست، به فکر خود باشند و زاد و توشه لازم را برای این سفر خوفناک و طولانی فراهم سازند. اما نباید فراموش کرد گروهی از اولیاء الله و پاکان و نیکان هستند که بر چهره مرگ لبخند می زنند و تنگاتنگ آن را در آغوش می گیرند؛ چرا که معتقدند: مرگ تنها جامه رنگارنگی را از آنها می گیرد و آنها جانی جاودان به دست می آورند و به تعبیر دیگر: سكرات موت و حوادث هولناک لحظه جان دادن، بستگی به نیت و عمل انسان دارد که می تواند آن لحظه را به صورت دردناک ترین لحظات عمر، یا زیباترین لحظات زندگی در آورد.

### بخش پنجم

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ الْكِتَابَ أَجَلَهُ وَ الْأَمْرُ مَقَادِيرُهُ وَ الْحَقُّ آخِرُ الْخَلْقِ بِأَوَّلِهِ وَ جَاءَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ مَا يُرِيدُهُ مِنْ تَجْدِيدِ خَلْقِهِ أَمَادَ السَّمَاءِ وَ فَطَرَهَا وَ أَرَجَّ الْأَرْضَ وَ أَرْجَفَهَا وَ قَلَعَ جِبَالَهَا وَ نَسَفَهَا وَ دَكَّ بَعْضُهَا بَعْضًا مِنْ هَيْبَةِ جَلَالَتِهِ وَ مَخُوفِ سَطْوَتِهِ وَ أَخْرَجَ مِنْ فِيهَا فَجَدَدَهُمْ بَعْدَ إِخْلَاقِهِمْ وَ جَمَعَهُمْ بَعْدَ تَفَرُّقِهِمْ ثُمَّ مَيَّرَهُمْ لِمَا يُرِيدُهُ مِنْ مَسْأَلَتِهِمْ عَنْ خَفَايَا الْأَعْمَالِ وَ خَبَايَا الْأَفْعَالِ وَ جَعَلَهُمْ فَرِيقَيْنِ أَنْعَمَ عَلَى هَؤُلَاءِ وَ أَنْتَقَمَ مِنْ هَؤُلَاءِ.

### ترجمه

این وضع (مرگ و میرهای آدمی) همچنان ادامه می یابد تا عمر جهان پایان گیرد و مقدرات به انتها رسد، و آخرین مخلوقات به نخستین آنها ملحق گردد (و همه بمیرند) و فرمان خدا برای بازگشت مخلوقات که اراده کرده است صادر گردد. در این هنگام آسمان (کرات آسمانی) را به حرکت در می آورد و از هم می شکافد؛ زمین را به لرزه در آورده و به سختی تکان می دهد؛ کوهها را از جا کنده، به هر سو پرتاب می کند و آنها از هیبت جلال و خوف سطوتش به یکدیگر کوبیده شده، متلاشی می گردند. (بعد از این انقلاب های عظیم) خداوند تمام کسانی را که در دل خاک آرمیده اند، بیرون می آورد و پس از فرسودگی، نوسازی می کند، و بعد از پراکندگی آنها را جمع می نماید؛ سپس آنها را برای سؤال از اعمال مخفی و افعال پنهانی از هم جدا ساخته، به دو گروه تقسیم می کند: به این گروه (نیکان و پاکان) نعمت می بخشد و آن گروه (بدان) را مجازات می کند.

۱. «مخطأ» به معنای شکاف و گودال است و به قبر نیز اطلاق می کنند؛ زیرا قبلا خطی می کشند، سپس آن را می شکافند.

۲. «زوره» از ماده «زیارت» و به همان معناست.

## شرح و تفسیر رستاخیز انسانها

با توجه به بحث‌هایی که امام(ع) در قسمت‌های پیشین خطبه، در مورد زندگی پر غوغای دنیاپرستان و سپس لحظات پایانی عمر انسان با تمام مشکلات طاقت‌فرسا و حوادث دردناکش کرد، در این بخش از خطبه به بحث از مرحله دیگری می‌پردازد و آن قیامت، رستاخیز و حساب و کتاب است و با این بخش، بحث را درباره سرنوشت انسان، کامل می‌سازد و دورنمای گویا و آموزنده‌ای در پیش روی انسان‌ها می‌گذارد؛ به این منظور که تا فرصتی باقی است، بیدار شوند و صراط مستقیم را از جاده‌های انحرافی بشناسند.

می‌فرماید: «این وضع همچنان ادامه می‌یابد، تا عمر جهان پایان گیرد و مقدرات به انتها برسد و آخرین مخلوقات، به نخستین آنها، ملحق گردد (همه بمیرند) و فرمان خدا برای تجدید خلقت که اراده کرده است، صادر گردد». (حتی إذا بلغ الكتاب أجله، و الأمر مقادیره، و الحق آخر الخلق بأوله، و جاء من أمر الله ما یریده من تجدید خلقه).

آری! زندگی انسان در این دنیا هدف نهایی نیست، بلکه مقدمه‌ای است برای زندگی در جهان دیگر، که جاودانی و مقصد نهایی خلقت است.

«در این هنگام آسمان (کرات آسمانی) را به حرکت در می‌آورد و از هم می‌شکافد؛ زمین را به لرزه در آورده، به سختی تکان می‌دهد؛ کوهها را از جا کنده و به هر سو پرتاب می‌کند، و آنها از هیبت جلال و خوف سطوتش به یکدیگر کوبیده شده، و متلاشی می‌گردند!» (أما السَّماء و فطرها، و أرج الأرض و أرجفها، و قلع جبالها و نسفها، و دک<sup>۵</sup> بعضها بعضا من هیبة جلالته و مخوف سطوته).

به این ترتیب، انفجار عظیمی در آسمان‌ها و زمین به وقوع می‌پیوندد و جهان ماده به طور کامل ویران می‌شود و همانگونه که قرآن می‌گوید، بر ویرانه‌های آن جهان نوینی ایجاد می‌شود که رستاخیز در آن واقع خواهد شد: «يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»؛ در آن روز که این زمین به زمینی دیگر و آسمان‌ها به آسمان‌های دیگری مبدل می‌شود و آنها (انسان‌ها) در پیشگاه خداوند واحد قهار ظاهر می‌شوند.<sup>۶</sup> در واقع سخنان امام(ع) در این جمله‌های کوتاه و پر معنا بر گرفته از قرآن مجید است و عصاره چیزی است که در قرآن به صورت گسترده آمده است.

و درباره آسمان می‌فرماید: «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ وَ إِذَا الْكُوَاكِبُ انْتَثَرَتْ»؛ هنگامی که آسمان از هم شکافته شود و ستارگان پراکنده شوند و فرود ریزند.<sup>۷</sup> و نیز در مورد زمین می‌فرماید: «إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا وَ بَسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا»؛ هنگامی که زمین به شدت به لرزه در می‌آید و کوهها درهم کوبیده می‌شود و به صورت غبار پراکنده‌ای در می‌آید.<sup>۸</sup> و نیز می‌فرماید: «يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ»؛ آن روز که زلزله‌های هولناک همه چیز را می‌لرزاند و به دنبال آن دومین حادثه (صیحه عظیم محشر) رخ می‌دهد.<sup>۹</sup> در ادامه این سخن می‌فرماید: «بعد از این انقلاب‌های عظیم و حوادث کوبنده و هولناک، خداوند تمام کسانی را که در دل خاک آرمیده‌اند، بیرون می‌آورد و پس از فرسودگی نوسازی می‌کند و بعد از پراکندگی آنها را جمع می‌نماید». (و أخرج من فیها، فجددهم بعد إخراجهم<sup>۱۰</sup>، و جمعهم بعد تفرقهم).

و این آغاز رستاخیز انسان‌هاست که همگی به حیات نوین باز می‌گردند و وارد صحنه محشر می‌شوند.

۱. «ماد» از ماده «مید» (بر وزن صید) به معنای تحرک و اضطراب است؛ بنابر این «أما» به معنای به حرکت در آوردن، توأم با تکان دادن است.
۲. «أرج» از ماده «رجح» (بر وزن حج) گرفته شده که به معنای حرکت دادن شدید است.
۳. «أرجف» از ماده «رجف» (بر وزن کشف) به معنای اضطراب و لرزه شدید است و اخبار فتنه‌انگیز را از آن جهت «اراجیف» گویند که مایه اضطراب جامعه است.
۴. «نسف» از ماده «نسف» (بر وزن حذف) در اصل به معنای ریختن دانه‌های غذایی در غربال و تکان دادن و باد دادن آن است تا پوست از دانه جدا شود. در اینجا به معنای متلاشی و خرد کردن کوههاست.
۵. «دک» در اصل به معنای زمین صاف و هموار است و از آنجا که برای صاف کردن زمین ناهموار باید آن را درهم کوبید، این واژه در بسیاری از موارد به معنای کوبیدن شدید به کار می‌رود.
۶. سوره ابراهیم، آیه ۴۸.
۷. سوره انفطار، آیات ۱-۲.
۸. سوره واقعه، آیات ۴-۶.
۹. سوره نازعات، آیات ۶-۷.
۱۰. «إخلاق» از ریشه «خلق» (بر وزن شفق) به معنای کهنه شدن است.

تعبیر به «جدّهم» اشاره روشنی به معاد جسمانی و نوسازی انسان‌ها و تکامل جسمی آنان در عرصه محشر است. جمله «و جمعهم بعد تفرّقهم» ممکن است اشاره به اجتماع انسان‌ها در صحنه محشر باشد و یا اشاره به جمع شدن ذرات پراکنده هر انسانی برای تجدید حیات و مانعی ندارد که عبارت مذکور اشاره به هر دو معنا باشد.

در ادامه می‌فرماید: «سپس آنها را برای سؤال از اعمال مخفی و افعال پنهانی از هم جدا ساخته، به دو گروه تقسیم می‌کند: به این گروه نعمت می‌بخشد و آن گروه را مجازات می‌کند». (ثمّ میزهم لما یریده من مسألتهم عن خفایا الأعمال و خبایا الأفعال، و جعلهم فریقین: أنعم علی هؤلاء و انتقم<sup>۱</sup> من هؤلاء).

تعبیر به «خفایا الأعمال و خبایا الأفعال» ممکن است اشاره به یک مطلب، یعنی: اعمال پنهانی بوده باشد و این احتمال نیز وجود دارد که «خفایا الأعمال» اشاره به اعمالی باشد که به صورت پنهان کاری، هر چند در دل اجتماع انجام داده می‌شود و «خبایا الأفعال» اشاره به کارهایی باشد که در خلوتگاه‌های پوشیده از نظر انجام می‌گیرد؛ زیرا «خبایا» جمع «خبیئه» به معنای شیء پنهان است. به هر حال چیزی از کارهای ما بر خدا پنهان و پوشیده نیست، چرا که او در همه جا حضور دارد و تمام عالم محضر خدا است.

### بخش ششم

فَأَمَّا أَهْلَ الطَّاعَةِ فَأَتَابَهُمْ بِجَوَارِهِ وَ خَلَدَهُمْ فِي دَارِهِ حَيْثُ لَا يَطْعَنُ النَّزَالُ وَ لَا تَتَغَيَّرُ بِهِمُ الْحَالُ وَ لَا تَنُوبُهُمُ الْأَفْرَاعُ وَ لَا تَنَالُهُمُ الْأَسْقَامُ وَ لَا تَعْرِضُ لَهُمُ الْأَخْطَارُ وَ لَا تُشْخِصُهُمُ الْأَسْفَارُ وَ أَمَّا أَهْلُ الْمَعْصِيَةِ فَأَنْزَلَهُمْ شَرَّ دَارٍ وَ غَلَّ الْأَيْدِيَ إِلَى الْأَعْنَاقِ وَ قَرَنَ النَّوَاصِيَ بِالْأَقْدَامِ وَ أَلْبَسَهُمْ سَرَائِلَ الْقَطِرَانِ وَ مَقْطَعَاتِ النَّيِّرَانِ فِي عَذَابٍ قَدِ اشْتَدَّ حَرُّهُ وَ بَابٌ قَدْ أَطْبَقَ عَلَى أَهْلِهِ فِي نَارٍ لَهَا كَلْبٌ وَ لَجَبٌ وَ لَهَبٌ سَاطِعٌ وَ قَصِيفٌ هَائِلٌ لَا يَطْعَنُ مُقِيمُهَا وَ لَا يُفَادَى أُسِيرُهَا وَ لَا تُفْصَمُ كُبُولُهَا لِأَمْدَةٍ لِلدَّارِ فَتَفْنِي وَ لَا أَجَلَ لِلْقَوْمِ فَيُقْضَى.

### ترجمه

اما اطاعت کنندگان را در جوار رحمت خویش پاداش عطا می‌کند، و در سرای جاودانی خود برای همیشه جای می‌دهد. در سزایی که اقامت کنندگانش هرگز از آن کوچ نمی‌کنند. و حالاتشان دگرگون نمی‌شود. ترس و وحشتی به آنان روی نمی‌آورد، و بیماری به وجودشان عارض نمی‌شود، خطری به آنها متوجه نمی‌گردد، و سفرها آنها را از دیار خود بیرون نمی‌راند. و اما گناهکاران را در بدترین منزلگاه جای می‌دهد و دست آنها را با غل و زنجیر به گردنشان می‌بندد، آن گونه که سرهایشان را به پاها نزدیک می‌کند. لباسی از مواد آتش‌زا و جامه‌هایی از قطعه‌های آتش بر آنها می‌پوشاند. در عذابی که حرارتش بسیار شدید و درش به روی آنها بسته است! آتشی پر هیجان که می‌خروشد و زبانه می‌کشد! شعله‌هایش فروزان، و صدایش هراس‌انگیز است. همیشه در آن اقامت دارند و برای آزادی اسیرانش غرامتی پذیرفته نمی‌شود، و زنجیرهایش گسسته نمی‌گردد! مدتی برای آن سرا تعیین نشده تا پایان گیرد و سرآمدی برای آن قوم وجود ندارد، تا به آخر رسد!

### شرح و تفسیر آخرین منزلگاه هستی

امام (ع) در این بخش از خطبه - که در واقع آخرین مرحله سیر انسان را بیان می‌کند - اشاره به بخشی از پاداش‌های نیکوکاران و مجازات‌های بدکاران فرموده، چنین می‌گوید: «اما اطاعت کنندگان را در جوار رحمت خویش پاداش می‌دهد و در سرای جاودانی خود آنان را برای همیشه جای می‌دهد». (فَأَمَّا أَهْلَ الطَّاعَةِ فَأَتَابَهُمْ بِجَوَارِهِ، وَ خَلَدَهُمْ فِي دَارِهِ).

۱. «انتقم» از ماده «نقمت» (بر وزن نعمت) در اصل به معنای کیفر دادن و مجازات کردن است و گاه به معنای تلافی کردن توأم با کینه جویی آمده است؛ ولی در خطبه بالا و مواردی که در قرآن به کار رفته است، همان معنای مجازات کردن را دارد.

سپس ویژگی‌های این سرای آخرت را در چند جمله کوتاه و پر معنا بر می‌شمرد و می‌فرماید: «سرایی که اقامت کنندگانش هرگز از آن کوچ نمی‌کنند و حالاتشان دگرگون نمی‌شود (و پیوسته مشمول نعمت‌های الهی هستند)». **(حیث لا یظعن النّزال، و لا تتغیر بهم الحال).**

«ترس و وحشت به آنان روی نمی‌آورد و بیماری به وجودشان نمی‌رسد؛ خطری به آنها عارض نمی‌گردد و سفرها، آنها را از دیار خود بیرون نمی‌راند». **(و لا تنوبهم الأفزاع، و لا تنالهم الأسقام، و لا تعرض لهم الأخطار، و لا تشخصهم الأسفار).**

به این ترتیب، حوادث ناراحت کننده و عوارض نگرانی‌زا که در عالم دنیا پیوسته آرامش فکر انسان را بر هم می‌زند و زندگانی‌های راحت را تحت تأثیر قرار می‌دهد در آنجا وجود ندارد و همیشه خیال انسان راحت و آرامش او برقرار و زندگی او مملو از سرور و شادی است؛ نه خطری آنها را تهدید می‌کند و نه بیماری و نه عوامل وحشتناک طبیعی همچون سیل‌ها و زلزله‌ها و خشکسالی‌ها و نه حوادث ناراحت کننده اجتماعی مانند ناامنی‌ها، جنگ‌ها و کشمکش‌ها.

تفاوت میان جمله: «لا یظعن النّزال» با جمله: «و لا تشخصهم الأسفار». ممکن است از این نظر باشد که اولی اشاره به کوچ‌های اجباری باشد که انسان در دنیا گاهی مجبور به آن می‌شود و به کلی ترک وطن می‌گوید و دومی اشاره به سفرهایی است که انسان در دنیا به حکم اجبار برای تأمین حاجات زندگی، مشکلات و رنج آن را پذیرا می‌شود. در سرای آخرت هیچ یک از آنها وجود ندارد. آری! زندگی دنیا هر قدر راحت و پر نعمت باشد، به خاطر اینکه همواره در معرض این آفات است لذت بخش و شیرین نیست؛ ولی زندگی سرای جاویدان به خاطر نبودن هر گونه عوامل نگرانی، شیرین‌ترین است.

در اینجا ممکن است کسانی سؤال کنند که ما ارزش نعمت‌های این جهان را به خاطر لحظاتی که آنها را از دست می‌دهیم درک می‌کنیم؛ تا ظلمت شب را نبینیم ارزش روشنایی روز و آفتاب عالمتاب را نمی‌فهمیم و تا بیماری دست ندهد ارزش نعمت سلامتی آشکار نمی‌شود؛ آیا نبودن عوارض و حوادثی که در بالا اشاره شد، سبب نمی‌شود که انسان در آنجا از درک لذت نعمت‌ها باز ماند. در پاسخ این سؤال باید به دو نکته توجه داشت: نخست اینکه، نعمت‌های سرای آخرت در تحول و تغییرند؛ یعنی پیوسته نعمتی جای خود را به نعمتی دیگر می‌دهد و هر روز مواهب جدیدی به آنها می‌رسد و این دگرگونی‌های نشاط آفرین و لذت بخش یک نواختی را از بین می‌برد و ارزش آنها را آشکار می‌سازد.

دیگر اینکه؛ آنچه لذت دنیا را در کام انسان تلخ می‌کند این است که پیوسته خطرات نعمت‌ها را احاطه کرده و فکر سلب نعمت، همواره انسان را آزار می‌دهد.

امام (ع) در عبارات بالا می‌فرماید: این مشکل بزرگ درباره نعمت‌های آخرت وجود ندارد.

همانگونه که در قرآن مجید آمده است که از زبان بهشتیان به هنگام حمد و ستایش پروردگار می‌گویند: **«و قالوا الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور الذی اهلنا دار المقامه من فضله لا یمسنا فیها نصب و لا یمسنا فیها لغوب»**؛ آنها می‌گویند: ستایش برای خداوندی است که اندوه را از ما برطرف ساخت؛ زیرا پروردگار ما غفور و شکور است. خداوندی که به فضل خود ما را در این سرای جاویدان جای داد که نه رنجی در آنجا به ما می‌رسد و نه سستی و واماندگی.<sup>۴</sup> سپس امام (ع) به شرح درد و رنج‌های اهل معصیت در سرایی دیگر پرداخته می‌فرماید: «و اما گناهکاران را در بدترین منزلگاه جای می‌دهد و دست آنها را با غل و زنجیر به گردنشان می‌بندد، آن گونه که سرهایشان را به پاها نزدیک می‌کند!» **(و اما اهل المعصیه فأنزلهم شرّ دار، و غلّ الأیدی إلى الأعناق، و قرن النّواصی بالأقدام)** این تعبیّرات اشاره به چیزی است که در قرآن مجید آمده: **«إذ الأغلال فی أعناقهم و السلاسل یسحبون فی الحمیم ثم فی النار یسجرون»**؛ در آن هنگام که غل و زنجیرها بر گردن آنان قرار گرفته و آنها را می‌کشند و در آب جوشان وارد می‌کنند، سپس در آتش دوزخ افروخته می‌شوند.<sup>۵</sup> در ادامه این سخن می‌افزاید: «خداوند جامه‌هایی از موادّ آتش‌زا و لباس‌هایی از

۱. «یظعن» از ماده «ظعن» به معنای کوچ کردن است.

۲. «أفزاع» جمع «فزع» به معنای ترس و وحشت است.

۳. «تشخص» از ماده «إشخاص» به معنای بیرون کردن از منزلی به منزل دیگر است.

۴. سوره فاطر، آیات ۳۴-۳۵.

۵. سوره غافر، آیات ۷۱-۷۲.

قطعه‌های آتش بر آنها می‌پوشاند؛ در عذابی که حرارتش بسیار شدید است و درش به روی آنها بسته است! آتشی پر هیجان که می‌خروشد و زبانه می‌کشد! شعله‌هایش فروزان و صدایش هراس‌انگیز است!». (و ألبسههم سراويل القطران، و مقطعات النيران، فی عذاب قد اشتد حره، و باب قد أطبق علی أهله، فی نار لها کلب<sup>۱</sup> و لجب<sup>۲</sup>، و لهب ساطع، و قصیف<sup>۳</sup> هائل).

«قطران» در اصل به معنای ماده قابل اشتعالی است شبیه نفت سیاه که سیاه و لزج و بدبوست و در قدیم به حیواناتی که مبتلا به «جرب» (نوعی بیماری که مو و پشم با آن می‌ریزد) بودند می‌مالیدند و معتقد بودند که این ماده بیماری را درمان می‌کند. این ماده چنان است که اگر شعله آتش به آن برسد شعله‌ور می‌شود.

امام(ع) می‌فرماید: در آن روز پیراهنی از این ماده بر دوزخیان می‌پوشانند.

اوصافی که برای آتش دوزخ در این عبارات کوتاه و تکان دهنده ذکر شده، نشان می‌دهد که آتشی فوق العاده سوزان است. شعله‌هایش به آسمان زبانه می‌کشد و صدای هولناکش گوش را کر می‌کند.

امام(ع) در ادامه سخن می‌فرماید: اضافه بر همه اینها، مشکل عظیم این است که: «گناه کاران همیشه در آن اقامت دارند و برای آزادی اسیرانش غرامتی پذیرفته نمی‌شود و زنجیرهایش گسسته نمی‌گردد؛ مدتی برای آن سرا تعیین نشده تا پایان گیرد و سرآمدی برای آن قوم وجود ندارد تا به آخر رسد!». (لا یظعن مقيمها، و لا یفادی أسیرها، و لا تفصم<sup>۴</sup> کبولها<sup>۵</sup>، لا مدة للدار فتفی، و لا أجل للقوم فیقضی).

اگر انسان یک لحظه این عذاب‌های هولناک و شدید را در ذهن خود تصور کند، کافی است که او را از گناه باز دارد و هدف اصلی از شرح این عذاب‌های الهی نیز همین است! مخصوصاً در روایات اسلامی تأکید شده است که وقتی به آیات پاداش‌های شوق‌انگیز بهشت می‌رسید، به آن فکر کنید و هر زمان به آیات هولناک عذاب می‌رسید، توقف کنید و در آن بیندیشید. امیر مؤمنان علی(ع) در خطبه «همام» (خطبه ۱۹۳) در توصیف پرهیزکاران می‌فرماید: «فإذا مروا بأیه فیها تشویق رکنوا إلیها طمعا، و تطلعت نفوسهم إلیها شوقا، و ظلّوا أنّها نصب أعینهم، و إذا مروا بأیه فیها تخویف أصغوا إلیها مسامع قلوبهم، و ظلّوا أنّ زفر جهنّم و شهیقها فی أصول آذانهم؛ پرهیزکاران هنگام تلاوت قرآن هرگاه به آیه‌ای برسند که در آن تشویق باشد، با علاقه فراوان به آن روی آورند و روح و جانشان با شوق فراوان در آن سر می‌کشد و آن را همواره نصب العین خود می‌سازند و هر زمان به آیه‌ای برسند که در آن تخویف باشد، گوش دل خویش را برای شنیدن آن باز می‌کنند و گویی صدای زوزه آتش جهنّم را در اعماق گوش خود احساس می‌کنند».

### نکته برنامه عالی هدایت

بحث بسیار منظم و منطقی و بیدارگر و هشدار دهنده که امام در این خطبه از آغاز تا به اینجا بیان فرموده، راستی نسخه هدایت و نجات انسانهاست.

نخست از اوصاف جمال و جلال خدا و قدرت عظیم و علم و احاطه او نسبت به هر چیز از جمله اعمال بندگان و همچنین عظمت جهان هستی شروع می‌کند، تا سطح معرفت و ایمان را بالا ببرد و آماده پذیرش حق کند.

سپس از آفرینش اصناف ملائکه و عبادت آنها سخن می‌گوید، تا نشان دهد عبادت انسان‌ها در برابر آن ناچیز است. آنگاه به آفرینش انسان و نعمت‌های عظیم خدا پرداخته و دنیاپرستان را سخت مورد نکوهش قرار می‌دهد و از دل‌بستگی به نعمت‌های زوال پذیر دنیا بر حذر می‌دارد.

۱. «کلب» از ماده «کلب» (بر وزن جلب) در اصل به معنای فشار آوردن بر اسب به وسیله مهمیز است تا به سرعت حرکت کند؛ سپس این واژه به هر نوع شدتی استعمال شده.

۲. «لجب» (معنای مصدری و اسم مصدری دارد) به معنای سر و صداست.

۳. «قصیف» به معنای صدای شدید است.

۴. «تفصم» از ماده «فصم» (بر وزن نظم) به معنای شکستن چیزی بدون جدا شدن است؛ هر چند گاهی در موارد جدا شدن اجزاء به کار می‌رود.

۵. «کبول» جمع «کبل» (بر وزن طبل) به معنای قید و بند است.

سپس از مرگ و پایان زندگی و سكرات موت و ندامت عمیق انسان‌های خطاکار در آستانه مرگ خبر می‌دهد و چنان ترسیمی از آن در اذهان مجسم می‌کند که ارواح خفته را به شدت تکان می‌دهد و بیدار می‌سازد. و در پایان از پاداش‌های عظیم و دل‌انگیز نیکوکاران و مجازات‌های سخت و وحشتناک بدکاران در قیامت پرده بر می‌دارد، تا هر کس حساب کار خویش را بکند. آری! این طیب بزرگ روحانی نسخه‌ای شفا بخش برای بیمار دلان پیچیده که اگر بدان عمل کنند، بهبودی آنها قطعی است.

### بخش هفتم

و منها فی ذکر النبی (ص) بخش دیگری از این خطبه که درباره پیغمبر اکرم (ص) سخن می‌گوید:  
 قَدْ حَقَّرَ الدُّنْيَا وَ صَغَّرَهَا وَ أَهْوَنَ بِهَا وَ هَوَّنَهَا وَ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ زَوَّاهَا عَنْهُ اخْتِياراً وَ بَسَطَهَا لِغَيْرِهِ احْتِقاراً فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ وَ أَمَاتَ ذِكْرَهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ أَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشاً أَوْ يَرْجُو فِيهَا مَقاماً بَلَغَ عَنْ رَبِّهِ مُعذِراً وَ نَصَحَ لَأُمَّتِهِ مُنذِراً وَ دَعَا إِلَى الْجَنَّةِ مُبَشِّراً وَ خَوَّفَ مِنَ النَّارِ مُحذِراً.

### ترجمه

پیامبر اسلام (ص) دنیا را بسیار حقیر و کوچک می‌شمرد و آن را خوار و بی‌مقدار می‌دانست، و در دیدگاه دیگران نیز تحقیرش می‌نمود، او می‌دانست خداوند برای احترام و گرمای داشت وی، دنیا را از او گرفته و به خاطر حقارتش آن را برای دیگران گسترده ساخته است! (و به این ترتیب، پیغمبر اکرم (ص)) با قلب و روح خود از دنیا روی گردان شد و یاد آن را برای همیشه در دل خود میراند، و دوست می‌داشت که زینت‌های آن از پیش چشمش پنهان و دور شود، تا از آن لباس فاخری تهیه نکند، و یا اقامت در آن را آرزو ننماید. او در تبلیغ احکام الهی به بندگان برای قطع عذر و اتمام حجت اصرار ورزید، و امت خویش را از عذاب خدا بیم داد و نصیحت کرده، آنها را به سوی بهشت دعوت نمود و بشارت داد و از آتش دوزخ بر حذر داشت.

### شرح و تفسیر زهد پیامبر خدا

در این بخش از خطبه امام (ع) به ذکر اوصاف والای پیامبر و بی‌اعتنایی او نسبت به زرق و برق دنیا می‌پردازد تا نمونه‌ای جامع و الگویی کامل برای بحث‌های پیشین این خطبه باشد و نشان دهد چگونه یک انسان می‌تواند در پرتو ایمان و آگاهی و عمل صالح از خطرات دنیاپرستی در امان بماند. می‌فرماید: «او دنیا را بسیار حقیر و کوچک می‌شمرد و آن را خوار و بی‌مقدار می‌دانست و در دیدگاه دیگران نیز تحقیرش می‌نمود!» (قد حَقَّرَ الدُّنْيَا وَ صَغَّرَهَا، وَ أَهْوَنَ بِهَا وَ هَوَّنَهَا).

این تعبیّرات اشاره روشنی به مقام زهد پیامبر اکرم (ص) است؛ زیرا کسی که دنیا را حقیر بداند و حقارت آن را به دیگران نیز توصیه کند، به یقین وابستگی و دلبستگی به دنیا نخواهد داشت! چرا که شیء حقیر و بی‌مقدار، ارزشی ندارد که عقل او را براباید و قلب او را به خود جذب کند.

سپس در تأکید این معنا می‌افزاید: «او می‌دانست که خداوند برای احترام و گرمای داشت او، دنیا را از وی گرفته و به خاطر حقارتش آن را برای دیگران گسترده ساخته است!» (وَ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ زَوَّاهَا عَنْهُ اخْتِياراً، وَ بَسَطَهَا لِغَيْرِهِ احْتِقاراً).

این سخن شبیه چیزی است که خداوند در سوره زخرف بیان فرموده است: «وَ لَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لَبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ وَ لَبُيُوتِهِمْ أَبْوَاباً وَ سُرراً عَلَيْهَا يَنْكُونَ وَ زَخْرُفًا وَ إِنَّ كُلَّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ»؛ اگر (تمکن کفار از مواهب مادی) سبب نمی‌شد که همه مردم امت واحد (گمراهی) شوند، ما برای کسانی که به (خداوند) رحمان کافر می‌شدند، خانه‌هایی قرار می‌دادیم با سقف‌هایی از نقره و نردبان‌هایی که از آن بالا روند و برای

۱. «زوی» از ماده «زی» (بر وزن طی) به معنای جمع کردن و گرفتن و بردن و دور کردن است و در عبارت فوق به همان معنای دور کردن می‌باشد.  
 ۲. «اختیار» در اینجا به معنای برگزیدن و گرمای داشتن است، در مقابل «احتقار» که به معنای حقیر و خوار شمردن است.

خانه‌هایشان درها و تخت‌هایی (زیبا و نقره‌ای) قرار می‌دادیم که بر آن تکیه کنند و انواع زیورها؛ ولی تمام اینها بهره زندگی دنیا است، و آخرت نزد پروردگار از آن پرهیزکاران است.<sup>۱</sup> سپس امام(ع) در ادامه این سخن می‌افزاید: «پیامبر(ص) با قلب و روح خود از دنیا روی گردانید و یاد آن را (برای همیشه) در دل خود میراند، و دوست می‌داشت که زینت‌های آن از پیش چشمش پنهان و دور شود؛ تا از آن لباس فاخری تهیه نکند و یا اقامت در آن را آرزو ننماید». (فأعرض عن الدنيا بقلبه، و أمات ذكرها عن نفسه، و أحب أن تغيب زينتها عن عينه، لكيلا يتخذ منها ريشا، أو يرجو فيها مقاما).

تعبیر به «ریاش» که هم به معنای مفرد و هم به معنای جمع آمده است، اشاره به لباس‌های فاخر است و در اصل از ماده «ریش» به معنای «پره‌های پرندگان» گرفته شده و این تعبیر می‌تواند اشاره به همه زرق و برق‌های دنیا باشد که یکی از آنها لباس‌های فاخر است. این نخستین ویژگی پیامبر اکرم(ص) بود که هرگز فریفته دنیا و زرق و برق آن نشد و خود را اسیر دنیای مادی و مواهب زودگذر آن نکرد.

ویژگی دوم وظیفه تبلیغ رسالت و رساندن فرمان خدا به همه بندگان بود که برای آن نهایت مجاهدت را فرمود. همانگونه که امام(ع) در ادامه این سخن می‌فرماید: «در تبلیغ احکام الهی به بندگان برای قطع عذر و اتمام حجت اصرار ورزید، و امت خویش را از عذاب خدا بیم داد، و نصیحت کرد، و آنها را به سوی بهشت دعوت نمود و بشارت داد و از آتش دوزخ بر حذر داشت!». (بلغ عن ربه معذرا، و نصح لأمته منذرا، و دعا إلى الجنة مبشرا، و خوف من النار محذرا).

به یقین اگر پیغمبر اکرم(ص) در مرحله اول شکست می‌خورد و فریفته زرق و برق دنیا و ناز و نعمت آن می‌گشت، هرگز نمی‌توانست حق مرحله دوم یعنی ابلاغ رسالت‌های الهی را انجام دهد. اسیر دنیا و نفس کجا و رساندن پیام‌های الهی کجا! در حدیثی از امام صادق(ع) می‌خوانیم که خداوند به موسی بن عمران فرمود:

«یا موسی! إن الدنيا دار عقوبه عاقبت فيها آدم عند خطيئته، و جعلتها ملعونه، ملعون ما فيها إلا ما كان لي. یا موسی إن عبادي الصالحين زهدوا في الدنيا بقدر علمهم، و سائر الخلق رغبوا فيها بقدر جهلهم؛ ای موسی! دنیا دار کیفر و مجازات است. من آدم را به خاطر خطایش در آن مجازات کردم و دنیا را ملعون و نفرین شده قرار دادم. هر چه در دنیاست ملعون است مگر آنچه برای من (و در طریق طاعت و رضای من) باشد. ای موسی! بندگان صالح من به مقدار علم و آگاهی‌شان در مورد دنیا زهد پیشه کردند و سایر مردم به اندازه جهلشان به آن علاقمند شدند».<sup>۲</sup>

### نکته شرط اصلی رهبری پیشوایان

مهمترین مشکلی که رهبران و پیشوایان و رؤسای جمعیت‌ها دارند، گرفتار شدن در چنگال مواهب مادی و زرق و برق دنیاست و همین امر سبب می‌شود که افراد ناصالح را به خاطر منافع مادی خود، بر صالحان مقدم بشمرند و ظلم و ستمکاری را که حافظ منفعت آنها باشد بر عدل و داد ترجیح دهند. همه چیز را با معیار منافع مادی بسنجند و ضابطه‌های الهی و عقلانی و انسانی را در پای منافع زودگذر دنیوی قربانی کنند.

به همین دلیل، امام(ع) مهمترین چیزی را که در این فراز از خطبه درباره پیغمبر اکرم(ص) ذکر می‌کند، حقارت و کوچکی دنیا در نظر اوست حقارتی که سبب شد تمام زرق و برق‌های دنیا را نادیده بگیرد و یاد آن را از صحنه ذهن خویش محو کند.

قرآن مجید بارها درباره پیامبران بزرگ الهی و شخص پیامبر اسلام(ص) می‌گوید:

آنها با صراحت به مردم می‌گفتند که ما از شما اجر و مزدی هرگز مطالبه نمی‌کنیم و زندگی آنها همچون زندگی افراد مستضعف بود و همین امر سبب می‌شد که حق و عدالت را درباره همه اجرا کنند و از ثروتمندان خودخواهی که همه کس و همه چیز را می‌خواهند با پول و ثروت در اختیار بگیرند، نهراسند و در برابر آنان تسلیم نشوند.

زندگی گسترده و مرفه و پر زرق و برق، هزینه سنگینی دارد و این هزینه جز از طریق مامشات و سازشکاری با ثروتمندان و ارباب زر و زور حاصل نمی‌شود و می‌دانیم این امر دشمن واقعی حق و عدالت یا به تعبیر دیگر: مدیریت پاک و صالح است.

۱. سوره زخرف، آیات ۳۳-۳۵.

۲. کافی، جلد ۲، صفحه ۳۱۷، حدیث ۹.



این سخن را با حدیثی درباره زهد و بی‌اعتنایی پیامبر اکرم (ص) پایان می‌دهیم. امام صادق (ع) می‌فرماید: «مردی خدمت پیامبر آمد در حالی که پیامبر روی حصیری استراحت کرده بود و ناهمواری‌های حصیر در جسم پیامبر اثر گذاشته بود و متکایی از لیف خرما داشت که اثر آن هم در صورت مبارکش آشکار بود. آن مرد عرب از روی محبت دست بر بدن پیامبر می‌کشید و می‌گفت: «کسری و قیصر هرگز به چنین اموری راضی نمی‌شوند! آنها بر صریر و دیباج می‌خوانند و تو بر این حصیر». پیامبر فرمود: به خدا سوگند! من بهتر از آنها هستم و نزد خدا (با این زندگی ساده) گرامی‌ترم؛ مرا با دنیا چکار؟! سپس افزود: «إِنَّمَا مِثْلُ الدُّنْيَا كَمِثْلِ رَاكِبٍ مَرَّ عَلَى شَجْرَةٍ وَلَهَا فِئَةٌ فَاسْتَظَلَّ تَحْتِهَا، فَلَمَّا أَنْ مَالَ الظِّلَّ عَنْهَا ارْتَحَلَ فَذَهَبَ وَ تَرَكَهَا؛ مردم دنیا همانند سواری هستند که در بیابان به درختی که سایه دارد می‌رسد و در سایه آن می‌آرامد، هنگامی که سایه برگشت کوچ می‌کند و می‌رود و آن درخت را ترک می‌کند»<sup>۱</sup>.

### بخش هشتم

نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَ مَحَطُّ الرَّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ مَعَادِنُ الْعِلْمِ وَ يَنَابِيعُ الْحُكْمِ نَاصِرِنَا وَ مُحِبُّنَا يَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ وَ عَدُوِّنَا وَ مُبْغِضُنَا يَنْتَظِرُ السَّطْوَةَ.

### ترجمه

ما درخت پر بار نبوت و جایگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان و معادن علم و چشمه سارهای حکمتیم، یاوران و دوستداران ما در انتظار رحمت حقند، و دشمنان کینه‌توز ما باید در انتظار مجازات باشند.

### شرح و تفسیر شاخه‌های درخت پر بار نبوت

امام (ع) این خطبه را بعد از ذکر اوصاف پیامبر با ذکر اوصافی از اهل بیت پایان می‌دهد و رعایت فصاحت و بلاغت را با این حسن ختام به سر حد کمال می‌رساند.

می‌فرماید: «ما درخت پر بار نبوت و جایگاه رسالت و محل رفت و آمد فرشتگان و معادن علم و چشمه سارهای حکمتیم». (نحن شجرة النبوة، و محط الرساله، و مختلف الملائكة، و معادن العلم، و ينابيع الحكم).

تعبیر به «شجره»، اشاره به این است که نبوت همچون درخت پر بار است که دارای شاخه‌ها و فروع مختلفی است. ریشه و ساقه آن، پیغمبر اکرم و فرزندان او، شاخ و برگ‌های آن و هدایت مردم به سوی خدا، میوه این درخت است.

در تعبیر دوم، خاندان نبوت را به بارانداز و فرودگاهی تشبیه می‌کند که رسالت، در آن از سوی خدا نزول پیدا کرده است و در تعبیر سوم، خانه پیامبر را مرکز رفت و آمد فرشتگان الهی می‌شمرد و علی (ع) و فرزندانش کسانی هستند که در این خانه و خانواده، پرورش یافته‌اند و طبعاً آثار و برکات وحی در آنها پرتو افکن می‌باشد.

واژه «ملائکه» در اینجا ممکن است که اشاره به فرشتگان وحی باشد (جبرئیل و همراهانش) که بر پیامبر اکرم (ص) نازل می‌شدند؛ یا اشاره به معنای اعمی باشد که سایر فرشتگانی را که به عنوان خدمت یا بشارت در این خانواده رفت و آمد داشته‌اند، شامل شود و در هر حال، منظور این نیست که فرشته وحی بر غیر پیامبر نازل می‌شده است.

تفاوت «شجره النبوة» و «محط الرساله» از این نظر است که پیامبر دارای دو مقام بود: مقام نبوت، که همان خبر دادن از سوی خداست و مقام رسالت، که تبلیغ آن است.

یا به تعبیر دیگر: نبی مأمور ابلاغ است و رسالت معمولاً توأم با امامت و رهبری و اجرا می‌باشد. و منظور از «معادن علم» آن است که امامان اهل بیت (ع) وارث علوم پیامبر و حافظ کتاب و سنت بودند. در شأن نزول آیه شریفه «و تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ»؛ گوش شنوا این

۱. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۸۳.

۲. «مختلف» از ماده «اختلف» که در اینجا به معنای رفت و آمد است. بنابر این «مختلف» یعنی محل رفت و آمد.

پیامها را در خود نگه می‌دارد»<sup>۱</sup> در روایات متعددی که در منابع فراوانی از اهل سنت نقل شده، آمده است که پیغمبر اکرم فرمود: «سألت ربِّي أن يجعلها أذن علي؛ از پروردگارم تقاضا کردم که این گوش شنوا را گوش علی(ع) قرار دهد» و به دنبال این دعا علی(ع) می‌فرمود: «ما سمعت من رسول الله شيئاً فنسيتها؛ من هیچ سخنی را بعد از آن از رسول خدا نشنیدم که فراموش کنم؛ بلکه همیشه آن را به خاطر داشتم»<sup>۲</sup>. حدیث «علی مع القرآن، و القرآن مع علی؛ علی همواره با قرآن است و قرآن با علی است»<sup>۳</sup> و همچنین حدیث «أنا مدينة العلم و علی بابها؛ من شهر علمم و علی‌ام در است»<sup>۴</sup> از احادیث معروفی است که در کتب شیعه و اهل سنت وارد شده و همه گواه بر این است که این خانواده، معادن علم و سرچشمه‌های حکمت بوده‌اند.

تفاوت «معادن» و «ینابیع» از این نظر است که «معدن» چیزی است که معمولاً مردم به سراغ آن می‌روند و از آن بهره می‌گیرند؛ ولی «ینابیع» (به معنای چشمه‌ها) چیزی است که می‌جوشد و به سوی مردم سرازیر می‌شود.

امام(ع) در پایان این سخن می‌فرماید: «یاور و دوستدار ما در انتظار رحمت حق است و دشمن کینه‌توز ما در انتظار مجازات حق است».

**(ناصرنا و محبنا ينتظر الرحمة، و عدونا و مبغضنا ينتظر السطوة<sup>۵</sup>).**

این سخن بدان معنا نیست که آنها چنین انتظاری را واقعا دارند؛ بلکه به این معناست که باید منتظر چنین عاقبت شومی باشند و در واقع نوعی تهدید به عذاب الهی است، در دنیا و آخرت.

۱. سوره حاقه، آیه ۱۲.

۲. برای آگاهی از منابع حدیث می‌توانید به جلد ۹ پیام قرآن، صفحه ۳۵۹ به بعد و بحار الانوار، جلد ۳۵، صفحه ۳۲۶-۳۳۱ مراجعه کنید.

۳. الغدير، جلد ۳، صفحه ۱۷۸ و ۱۸۰.

۴. به کتاب الغدير، جلد ۶، صفحه ۶۱-۸۰ مراجعه شود.

۵. «سطوه» در اصل به معنای پریدن بر روی کسی و مقهور ساختن اوست و از آنجا که یکی از لوازم آن مجازات کردن است، در خطبه بالا و مانند آن به این معنا به کار رفته است.